سفیر سعادت

سیری در زندگی حضرت مسلم (ع)



ابوالفضل هادی منش

بسم الله الرحمن الرحیم

سفیر سعادت

نویسنده:

ابوالفضل هادی منش

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سفیر سعادت

مشخصات کتاب

سرشناسه : هادی‌منش، ابوالفضل، ۱۳۵۶ –

عنوان و نام پدیدآور : سفیر سعادت/ ابولفضل هادی‌منش.

مشخصات نشر : تهران : مشعر ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۹۵ص.

شابک : ۷۰۰۰ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۱۶-۵

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه : ص. [۹۱] - ۹۵.

موضوع : مسلم‌بن عقیل، -۶۰ق.-- سرگذشتنامه

موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- اصحاب

رده بندی کنگره : BP۴۲/۴/ م۵ ۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۴۴۵۷۰

ص:۱

دیباچه

سعادت واقعی انسان و شرط پویایی جوامع بشری در سایه شناخت و کارآمد کردن سیره اولیای الهی است.

پرآشکار است که سیره اولیای الهی به ویژه اهل بیت خانـدان وحی به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های تربیتی و اساسی‌ترین مؤلفه در فرهنگ اسلامی است. شناخت واقعیت‌های زندگی آنان و بهره‌گیری از روش و منش و رفتار و گفتارشان می‌تواند زمینه‌های تعالی و سعادت واقعی انسان را فراهم سازد، از این رو پژوهش در آثار اولیای الهی به ویژه جست‌وجو در احوال خانـدان پاک نبوت به منظور الگوگیری از آنان ضرورت انکارناپذیر مراکز پژوهشی است.

گروه تاریخ مرکز تحقیقات حج در راستای ایفای رسالت خود برای ترویج فرهنگ اصیل اهل بیت علیهم السلام دست به انتشار شرح حال عده‌ای از مردان و زنان انسان‌ساز زده است که از جمله آنان شرح حال سرباز

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص: ۱۰

فداکار اسلام، سفیر و پیشاهنگ نهضت همیشه جاوید عاشورا، مسلم بن‌عقیل علیه السلام است. امید است روح بزرگ و خودساخته این مجاهد شهید به عنوان مجسمه والای ارزش‌های دینی، همواره چراغ راه حق‌پویان قرار گیرد.

در پایان مرکز تحقیقات لازم می‌داند که از تلاش‌های بی‌شائبه پژوهشگر محترم و همه کسانی که در به ثمر رسیدن این آثار تلاش کردند، سپاسگزاری و پنجره دیدگان خود را به سوی رهنمودهای سودمند بگشاید.

گروه تاریخ و سیره

مرکز تحقیقات حج

ص: ۱۱

پیش درآمد

مسلم بن‌عقیل علیه السلام از شخصیت‌های سرشناس تاریخ اسلام است که در قیام شکوهمند عاشورا نقش مهمی ایفا کرد. او از پی دعوت کوفیان، از سوی امام حسین علیه السلام مأموریت یافت شهر کوفه را به کانون انقلاب حسینی تبدیل نماید، اما اندکی پس از ورود مسلم بن‌عقیل علیه السلام به کوفه و فعالیت او در راستای جلب و جذب منابع مالی و انسانی برای آماده‌سازی قیام امام، عبیداللّه به کوفه وارد شد و موفق شد با ایجاد جنگ روانی و برقرار ساختن فضای رعب و وحشت، بیعت کوفیان را با سفیر امام سست نموده و آنان را از گرد او پراکنده سازد.

تبلیغات سوء عبیداللّه، تأثیر فراوانی بر کوفیان گذاشت و در جلوگیری از یاری‌رسانی آنان به فرستاده امام مؤثر واقع شد. مسلم علیه السلام، تنها شده و با بیعت‌شکنی کوفیان مواجه گردید و پس از مدتی دست‌گیر و در برابر چشمان حیرت‌زده کوفیان، گردن زده شد. عبیداللّه سر او

ص: ۱۲

را برای اظهار لیاقت و ابراز وفاداری برای یزید در شام فرستاد.

بدین ترتیب قیام مسلم بن‌عقیل علیه السلام در کوفه با شهادت او و برخی چهره‌های سرشناس قیام به پایان رسید.

ص: ۱۳

۱

در سایه سار وفا

طلوع مهر

برگ‌های کتاب کهن تاریخ ورق خورد و در صفحه‌ای مبهم، تولد کودکی از تبار «آل ابوطالب» را نشان داد. خانه، خانه عقیل، فرزند دوم ابوطالب بود.

صدای نخستین گریه نوزاد، در سکوت شب و آرامش پنجره‌ها پیچید. فرزندی دیگر به شمار فرزندان عقیل افزوده شد و سرزمین حجاز گهواره نوزاد خجسته دیگری از نوادگان «فاطمه بنت اسد علیها السلام» گردید.

نوزاد، مسلم نامیده شد؛ نامی زیبنده برای یک مسلمان که هر صبح و شام رو به کعبه، سجده می‌آورد.

پدر مسلم علیه السلام

ابوطالب، عموی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که نام اصلی‌اش عبد مناف بن‌عبدالمطلب بود، (۱) چهار پسر به نام‌های

۱- شیخ عباس قمی، الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۱۰۸

ص: ۱۴

طالب، عقیل، جعفر و علی علیه السلام داشت.(۱) عقیل ده سال از طالب کوچک‌تر و ده سال از جعفر بزرگ‌تر بود.(۲) عقیل مردی عائله‌منـد بود و فرزنـدان زیادی داشت. کنیه او «ابا یزید» بوده و وی را بدان می‌خواندند. (۳) عقیل، مردی آگاه بود و در بین قریش فردی سرشـناس و محترم به شـمار می‌آمـد که بهره کاملی از دانش انساب داشت. قبایل و بزرگان عرب را به نیکی می‌شـناخت و از حسب و نسب آنان آگاه بود. از این‌رو، پس از گذشت مدتی از شهادت فاطمه زهرا علیها السلام امام علی علیه السلام از او خواست که از بین قبایل عرب، زنی پاک‌دامن از طایفه‌ای نجیب و وارسته برگزیند تا برای او پسرانی شجاع به دنیا آورد.

روزها برای او در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گلیمی می‌گستردند و او بر آن می‌نشست و به پرسش‌های مردم در مورد نسب‌ها، جنگ‌ها و ... پاسخ می‌داد. (۴)

مادر مسلم علیه السلام

مسلم، زاییده بانویی سترگ و پاک‌دامن از سرزمین «نَبط» و خاندان «آل فرزندا» بود. (۵)

۱- بیهقی، لباب الأنساب، ج ۱، ص ۳۷۹

۲- دینوری، المعارف، ص ۸۸؛ ابن‌جوزی، تذکرهٔ الخواص، ص ۱۱

۳- عبیدلی، تهذیب الأنساب و نهایهٔ الأعقاب، ص ۳۵۷

۴- طبری، ذخائر العقبی، ص ۲۲۲

۵- المعارف، ص ۸۸

ص: ۱۵

نام دقیق مادر حضرت مسلم علیه السلام در تاریخ نیامده است و اخبار پراکنده‌ای در مورد نام و هویت او وارد شده است. برخی بر این باور هستند که او کنیزی بوده که عقیل او را از شام خریداری نموده است (۱) و نام او را «حُلَیّة» (۲)، برخی او را «علیة» (۳)و برخی دیگر او را «حلبة» (۴) خوانده‌اند و طبیعی است که اختلاف در نام او، ناشی از تصحیف است.

خاستگاه تربیتی مسلم علیه السلام

مسلم علیه السلام از هنگامی که چشم گشود، خود را در آغوش گلستان عترت دید و از کودکی با محبت آنان رشد نمود. عموهایی داشت چون جعفر طیّار علیه السلام و حیدر کرّار علیه السلام و عمو زادگانی چون حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، مهتران اهل بهشت. آنان برترین مربیان او بودند. پدرش دانش‌مند قریش بود، اما چون زبانی بُرنده و سخنی توفنده در بیان بدی‌های خاندان عاص و امیه داشت، همواره مورد عتاب قریشیان

۱- ابوالفرج الإصبهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۵۲

۲- أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۴۳

۳- میرزا خلیل کمره‌ای، مسلم بن‌عقیل، ص ۶۱

۴- خلیفة بن خیاط، تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۴۵

ص: ۱۶

بود. (۱) از گفتن حقایق واهمه نداشت. خاری در چشم دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش بود و فرزندانش را بر آن بزرگ کرد. پیکارگر راه خدا بود. در جنگ‌ها شرکت می‌کرد و تا پای جان شمشیر زد. تاریخ به یاد دارد در جنگ «حُنَین»، آن‌گاه که دشمن بر مسلمانان سخت گرفت، چگونه عقیل به همراه برادرش علی علیه السلام و عمویش عباس تا واپسین لحظه‌های جنگ پیش‌روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شمشیر زد و از جان او پاسداری نمود. (۲)به گفته برخی، او در جنگ «خیبر» و «موته» نیز شرکت جسته بود. (۳) مسلم علیه السلام در دامان چنین پدری بزرگ شد و از همان اوان کودکی و نوجوانی، راه و رسم ولایت‌مداری را فرا گرفت و در محضر سه امام معصوم علیه السلام درس آموخت.

ازدواج مسلم علیه السلام

«زنان پاک از آن مردان پاک‌اند». (۴) مسلم علیه السلام در دامان پرمهر عموی بزرگوار خویش، امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- ذخائر العقبی، ص ۲۲۲

۲- احمد بن‌یحیی البلاذری، جمل من أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۶۴

۳- محمد علی عابدین، مبعوث الحسین، ص ۳۰

۴- نور: ۲۶

ص: ۱۷

پرورش یافته بود. امام، مسلم علیه السلام را شایسته دامادی خویش می‌بیند و مسلم علیه السلام افتخار می‌یابد که با رقیهٔ علیها السلام دختر امیرالمؤمنین علیه السلام(۱) ازدواج نماید.(۲) این ازدواج، سبب نزدیک شدن بیش‌تر مسلم علیه السلام به خاندان عصمت گردید و زمینه‌های رشد و بالندگی بیش‌تری را در او فراهم نمود.

ثمره پیوند

در نام و تعداد فرزندان حضرت مسلم علیه السلام، اختلاف فاحشی در منابع مربوط به تاریخ‌نگاری و نسب‌شناسی به چشم می‌خورد؛ به گونه‌ای که تعداد فرزندان ایشان را بین دو تا چهارده فرزند برشمرده‌اند.

در منابع کهن، به اختلاف، نام چهار یا پنج یا هفت تن از آنها برده شده است که عبارت‌اند از:

عبداللّه، محمد(۳) ، علی (۴)، مسلم (۵)، حمیده (۶)(عاتکه)، ابراهیم (۷) و عبدالرحمن. (۸)

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۶۲.

۲- بنابر گزارش برخی دیگر از منابع تاریخی، مسلم علیه السلام با ام‌کلثوم، دختر امام علی علیه السلام ازدواج نموده است. ر. ک: احمد بن‌علی الحسنی، عمدهٔ الطالب فی أنساب آل ابی طالب، ص ۳۲

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۶۲

۴- جمل من أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۲۸

۵- المعارف، ص ۲۰۴

۶- عمدهٔ الطالب، ص ۳۲

۷- الموفق بن‌احمد المکی الخوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۵۴

۸- تاریخ خلیفهٔ بن‌خیاط، ص ۱۴۵

ص: ۱۸

ویژگی‌های برجسته مسلم علیه السلام

حضرت مسلم علیه السلام از جمله شخصیت‌های برجسته تاریخ اسلام است که در آستانه قیام جاوید عاشورا دست به حرکتی بزرگ زد. نیکو و به جاست نیم نگاهی به ویژگی‌های اخلاقی او انداخته شود.

شجاعت و جنگ‌آوری

شجاعت، میراث بنی‌هاشم است؛ گنجینه‌ای پایا که دست به دست در بین آنها می‌گشت و نسل به نسل تداوم می‌یافت. از شجاعت مسلم علیه السلام بسیار نوشته‌اند و این جمله در منابع کهن چند بار تکرار شده است که «مسلم علیه السلام در بین فرزندان عقیل شجاع‌ترین بود».(۱) حضور در جنگ‌های مختلف- که به طور کامل بدان پرداخته خواهد شد- از سنین نوجوانی برترین سند شجاعت اوست. درباره او سروده‌اند: «او از شیران بیشه، شجاع‌تر بود». (۲) نویسنده دیگری در بیان شجاعت او می‌نویسد:
مسلم بن‌عقیل علیه السلام مانند شیر بود و آن چنان قدرت داشت که اگر می‌خواست، می‌توانست مردی را بگیرد و بر پشت بام اندازد. (۳)

۱- جمل من أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۴
۲- مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۵
۳- مبعوث الحسین، ص ۳۶

ص: ۱۹

نمونه‌ای از شـجاعت مسلم را می‌توان در رزم با سربازان عبیداللّه مشاهده کرد؛ آن‌گاه که دشمن از یورش بی‌امان او آسیب پذیرفت از عبیداللّه بن‌زیاد درخواست نیروی کمکی نمود. عبیداللّه در پاسخ گفته بود:

من شـما را برای جنگ با یک نفر فرسـتاده‌ام تا او را دستگیر کنید، اما شما از من نیروی کمکی می‌خواهید! تعداد زیادی از سربازان خود را فرستاده‌ام و سرباز دیگری نمانده. شما لشکر مرا کمرشکن کردید. (۱) آنان در پاسخ گفته بودند:

ای امیر! آیـا نمی‌دانی که مـا را به سوی شـیری هُژَبر و غُرّان و شمشـیری سـتبر و برّان که در دست پهلوانی سـترگ است و از برترین خاندان می‌باشد، فرستاده‌ای؟! (۲) عبیداللّه به قدری از جنگ‌آوری مسـلم علیه السلام شگفت‌زده شده بود که گویا لشکری به کوفه حمله کرده است. ترس دشـمن از رزم برادرزاده علی علیه السـلام، پرده از کابوسی هولناک بر دیدگانشان انداخت که ناگزیر دست به نیرنگ آلودند تا بتوانند او را دستگیر نمایند.

۱- الفتوح، ج ۵، ص ۹۲

۲- همان

ص: ۲۰

صراحت در بیان حق

مسلم علیه السلام، این ویژگی را از پدرش به یادگار داشت. عقیل هرگز در بیان حقایق کوتاه نمی‌آمد و بی‌پرده واقعیت را می‌گفت که این خود نوعی شجاعت به شمار می‌آید. درباره او نوشته‌اند: «عقیل، حاضر جواب‌ترین مردم در پاسخ دادن و شیوا سخن‌ترین آنان بود». (۱) بگو مگوهای او با معاویه در تاریخ معروف است که ذکر نمونه‌ای از آن خالی از لطف نیست.

روزی عقیل نزد معاویه آمد و عمرو عاص خواست برای خندانیدن معاویه با او شوخی کند. وقتی عقیل وارد شد، عمرو عاص به استقبال رفت و گفت: «مرحبا به کسی که عمویش ابولهب است». عقیل پاسخ داد: «و مرحبا به کسی که عمه‌اش حمالة الحطب است و در گردنش طنابی از لیف خرماست». معاویه که از شنیدن نام عمه بدکاره خود شرم داشت، سخن را عوض کرد و پرسید: «درباره ابولهب نظرت چیست؟» پاسخ داد: «وقتی به جهنم رفتی سراغ او را بگیر. او را هم‌آغوش عمه‌ات امّ جمیل، دختر پدر بزرگت، حرب بن‌امیهٔ خواهی یافت». معاویه سر به زیر انداخت و هیچ نگفت. (۲)

۱- ذخائر العقبی، ص ۲۲۲

۲- ابن‌ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۸۰

ص: ۲۱

مسلم علیه السلام نیز توشه‌ای غنی از سخن‌وری به ارث برده بود.

در باب صراحت لهجه مسلم آورده‌اند آن‌گاه که قاتل مسلم علیه السلام او را به شهادت رسانید و نزد عبیداللّه بازگشت، عبیداللّه از او پرسید: «آیا او را کشتی؟» پاسخ داد: «آری!» عبیداللّه که از برندگی زبان مسلم علیه السلام در تبیین حق آگاه بود، پرسید: «وقتی او را بر بام دارالاماره می‌بردی چیزی نگفت؟» پاسخ داد: «حمد خدا می‌گفت و ... من [که در جنگ ضربه‌ای از شمشیر او خورده بودم]، گفتم: سپاس خدایی را که قصاص مرا از تو گرفت. سپس ضربه‌ای به او زدم که کاری نیفتاد. او را آماده کردم تا ضربه دیگری به او بزنم. در چشمانم نگریست و گفت: ای بنده دنیا! آیا این ضربه که زدی به جای یک ضربه‌ای که خوردی نبود؟

من پرسش او را بی‌پاسخ گذاشتم و با ضربه‌ای محکم او را کشتم.» عبیداللّه سری تکان داد و گفت: [عجب!] هنگام مرگ هم سرفرازی!» (۱)و در این اندیشه که چگونه تیغ زبان حق‌گوی مسلم علیه السلام کاری‌تر و برنده‌تر از سلاح آنهاست، سکوت کرد.

۱- ابوجعفر محمد بن‌جریر بن‌یزید الطبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۸

ص:۲۲

ص: ۲۳

۲

حضرت‌مسلم‌بن‌عقیل علیه السلام دردوران‌امامان علیهم السلام

دوران امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

دوران امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دوران درخشانی برای مسلم بن‌عقیل علیه السلام به شمار می‌آید. در دوران امامت امام، جنگ‌های بزرگ و خونینی چون «جمل»، «صفین» و «نهروان» درگرفت. آن‌چه از حضور چشم‌گیر مسلم بن‌عقیل علیه السلام در تاریخ ذکر شده است، مربوط به جنگ صفین می‌باشد. این جنگ در ذی‌الحجهٔ سال ۳۷ هجری روی داد و ماه‌ها به طول انجامید.(۱) امام جنگ را در ماه محرم متوقف کرد و در شب اول ماه صفر، لشکر خود را با آرایشی جدید آماده نمود. پیش از آغاز نبرد، امام طبق سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابتدا لشکر معاویه را به پیروی از حق دعوت نمودند و حجت را بر آنان تمام کرد، اما همان گونه که پیش‌بینی می‌کردند،

۱- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۹

ص: ۲۴

سخنانشان در آنها هیچ اثری نگذاشت. در این هنگام، امام به سوی سپاه خود برگشتند و آرایش نظامی جدید خود را در دور دوم جنگ پیاده نمودند. در این چینش نظامی، امام فرزندان برومند خود، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، عبداللّه بن جعفر و مسلم بن‌عقیل علیه السلام، دو داماد خویش را بر فرماندهی میمنه (جناح راست سپاه) گمارد. (۱)حضور مسلم بن‌عقیل علیه السلام در این جنگ و فرماندهی جناح راست لشکر، آن هم دوشادوش دو امام معصوم، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نمایان‌گر شخصیت ممتاز اوست.

دوران امامت امام مجتبی علیه السلام

دوران امامت امام مجتبی علیه السلام بسیار کوتاه بود. برخی آن را دو ماه(۲) و برخی دیگر آن را شش ماه (۳) دانسته‌اند. این دوران، با صلح امام با معاویه به پایان رسید و امام برای حفظ مصالح مسلمانان به‌طور رسمی از حکومت کناره گرفت و معاویه به خلافت رسید.

مسلم علیه السلام در این دوران نیز از یاران و نزدیکان امام مجتبی علیه السلام محسوب می‌شد. (۴)

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۷

۲- احمد بن‌یعقوب، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۳

۳- جلال الدین السیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۸

۴- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۵

ص: ۲۵

مسلم علیه السلام در این دوران به دلیل پیروی از امام و سکوت امام مجتبی علیه السلام و انزوای سیاسی ایشان حرکتی ننمود و سکوت اختیار کرد. ازاین‌رو، در فاصله سال‌های چهل تا شصت هجری؛ یعنی از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام تا آستانه قیام حسینی علیه السلام، آگاهی زیادی از او نداریم.

ص:۲۶

ص: ۲۷

۳

جرقه‌های قیام حسینی علیه السلام

صفحه‌های آغازین قیام

هنگامی که امام مجتبی علیه السلام به شهادت می‌رسد، جماعتی از کوفیان در خانه سلیمان بن‌صُرَد خُزاعی جمع می‌شوند و برای عرض تسلیت و کسب تکلیف، برای امام حسین علیه السلام، نامه‌ای با این مضمون می‌نویسند:

اما بعد، شیعیان شما که اینجایند، مشتاق شما هستند و جان‌هایشان هوای تو دارد. آنان هیچ کس را با تو هم‌سنگ نمی‌دانند و همگی به درست بودن صلاحدید برادرتان در کناره‌گیری از جنگ پی برده‌اند و نیز می‌دانند که شما نسبت به دوستان، مهربان و نسبت به دشمنان، سخت‌گیر هستید. اکنون اگر دوست داری که خلافت را در دست گیرید، به سوی ما بیا که ما جان خود را برای فداکاری در راه شما، تا دم مرگ آماده ساخته‌ایم. (۱)

۱- الأخبار الطّوال، ص ۲۲۳

ص: ۲۸

امام آنان را دعوت به صبر نمود و نوشت:

از پروردگـار می‌خواهم آنچه را که برادرم انجـام داد، مورد قبول خود قرار دهـد، امـا من امروز چنین انـدیشه‌ای نـدارم؛ پس درنگ کنید و در خانه‌هایتان بمانید و تا هنگامی که معاویه زنده است، آنچه در سینه دارید، پنهان کنید و از اینکه مورد بدگمانی آنان قرار بگیریـد، بپرهیزیـد. پس اگر چنین شـد و برای او پیش‌آمدی رخ داد و من نیز زنده بودم، رأی خود و تکلیف شـما را برایتان خواهم نوشت. والسّلام. (۱) سال‌ها گذشت و شـیعیان در انزوا و سـختی به سر بردند تا اینکه معاویه در نیمه رجب سال شصت هجری(۲) ؛ آن‌گاه که ۸۲ سال داشت، از دنیا رفت و پسرش یزید به خلافت رسید. (۳)

نامه‌نگاری‌های کوفیان

با انتشار خبر مرگ معاویه و هجرت امام از مدینه به مکه، شـیعیان برای کسب تکلیف به امام نامه نوشـتند. از جمله آنها، شیعیان امام در کوفه بودند. آنها دوباره در

۱- الأخبار الطوال، ص ۲۲۷؛ مقتل الحسین بحرالعلوم، ص ۱۰۷

۲- احمد بن‌ابی‌یعقوب بن‌جعفر بن‌وهب بن‌واضح الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳

۳- جمل من أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۸

ص: ۲۹

خانه سلیمان بن‌صرد خزاعی جمع شدند.

قرار گذاشتند برای امام نامه بنویسند و ایشان را از آمادگی خود برای قیام آگاه سازند. نخستین نامه را سلیمان بن‌صرد و تنی چند از بزرگان کوفه نوشتند.

بخشی از نامه آنها بدین شرح است:

به نام خداوند بخشایش‌گر مهرورز.

به حسین بن‌علی علیه السلام از سلیمان بن‌صرد، مسیّب نجیبهٔ، رُفاعهٔ بن‌شداد بجلی، حبیب بن‌مظاهر و تعدادی از شیعیان و مسلمانان کوفه.

درود خدا بر شما باد! ما به شکرانه وجود شما، خدای یکتا را سپاس می‌گوییم و او را شکر می‌گزاریم که دشمن ستم‌کار شما [معاویه] را هلاک گردانید .... ما [در کوفه] رهبر و پیشوایی نداریم؛ پس به سوی ما بیا که امید است خدا به واسطه تو، ما را بر کانون حق گرد آورد.

این نامه توسط عبداللّه بن‌مسمع هَمْدانی و عبداللّه بن‌وال، به سوی مکه فرستاده شد و در دهم رمضان به دست امام رسید. (۱)

افزایش نامه‌نگاری‌ها

پس از ارسال نخستین نامه که در دهم رمضان به دست امام رسید، سیل مکاتبات با امام آغاز شد؛ به

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۴؛ الاخبار الطوال، ج ۲، ص ۳۴

ص: ۳۰

گونه‌ای که دو روز پس از وصول اولین نامه، تعداد ۵۳ نامه دیگر به دست امام رسید. برخی تعداد این نامه‌ها را تا ۱۵۰ نامه نیز برشمرده‌اند. (۱) هنوز دو روز از ارسال سِرّی دوم نامه‌ها نگذشته بود که نامه‌های دیگری نیز به امام نوشته می‌شود. در این میان افرادی محافظه‌کار و فرصت‌طلب، دست به قلم بردند و نامه نوشتند. آنان‌که به‌شدت از دگرگونی اوضاع و از بین رفتن موقعیت خود هراسان بودند، تلاش نمودند با نگاشتن این نوع نامه‌ها، خویشتن را جزو هواداران امام جا بزنند.

کوفیان در فاصله دو ماه، بالغ بر دوازده هزار نامه برای امام نوشتند(۲) که گاه در یک روز ششصد نامه به دست ایشان می‌رسید. (۳)

مسلم، سفیر امام حسین علیه السلام

کثرت نامه‌ها و پافشاری کوفیان مبنی بر شتاب ورزیدن امام برای آمدن به کوفه، باعث تصمیم‌گیری شتاب‌زده نگردید. بدین منظور امام با حفظ جنبه‌های

۱- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۸۹؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۵

۲- الموسوی الزنجانی، وسیلة الدارین فی انصار الحسین، ص ۳۲؛ مقتل الحسین‌بحرالعلوم، ص ۱۵۱؛ الشیخ‌محمد السماوی، ابصارالعین فی انصار الحسین، ص ۴

۳- السید محسن الامین العاملی، اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۱۵۹؛ علی بن‌طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۳۵؛ مقتل الحسین بحرالعلوم، ص ۱۵۱

ص: ۳۱

امنیتی، از دادن پاسخ نهایی دوری گزید و در چنین شرایط حساسی از اینکه خود شخصاً به طرف کوفه حرکت نماید، پرهیز نمود و صلاح را در آن دید تا ابتدا فردی امین را از جانب خود به سوی آنان بفرستد تا از دعوت و پشتیبانی آنان مطمئن گردد. امام حسین علیه السلام، عموزاده خود مسلم بن‌عقیل علیه السلام را به عنوان سفیر خود برگزید تا به سوی کوفیان برود. (۱) امام نخست نامه‌ای به اهل کوفه نوشت که در آن آمده بود:

به نام پروردگار بخشایش‌گر مهرورز.

از حسین بن‌علی علیه السلام به مؤمنین و مسلمانان کوفه.

امّا بعد، هانی [بن‌هانی] و سعید [بن‌عبداللّه حنفی]، نامه‌های شما را به من رساندند و این دو آخرین فرستادگان شما بودند. من همه آنچه داستان کرده‌اید و یادآور شده‌اید، دانستم. سخن شما بیش‌تر این بود که برای ما امام و پیشوایی نیست و من هم اکنون برادرم و پسر عمویم و فرد مورد اطمینان و وثوق خود و خاندانم، مسلم بن‌عقیل علیه السلام را به سوی شما می‌فرستم تا اگر مسلم علیه السلام برای من نوشت که رأی و اندیشه گروه شما و خردمندان و دانایانتان همانند سخن فرستادگان شما و آنچه من در نامه‌هایتان خواندم، می‌باشد، به

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۷؛ عمدة الطالب، ص ۱۵۸؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵

ص: ۳۲

خواست خدا به سوی شما می‌آیم. به جان خویش سوگند! امام و پیشوا کسی است که با کتاب خدا حکم کند، به عدالت به پاخیزد، حق دین را ادا کند و خود را در آنچه مربوط به خداست، نگهداری نماید و پرهیزگاری باشد. والسلام. (۱)آن‌گاه مسلم علیه السلام را فراخواند و پس از توجیه او، نامه را تسلیم وی کرد و قیس بن‌مسهّر صیداوی و عمارهٔ بن‌عبداللَّه سَلُولی و عبداللَّه و عبدالرحمن، پسران شداد ارحبی را با او همراه نمود. سپس آنان را به رعایت پرهیزگاری پروردگار دعوت کرد و گوشزد نمود که در کوفه تلاش کنند امر بیعت گرفتن از مردم را مخفیانه و به دور از چشم مأموران حکومتی انجام داده و نیز با مردم مدارا نمایند تا آن‌گاه که از حمایت کوفیان مطمئن شدند، به سرعت امام را در جریان کار قرار دهند. سپس آنان را روانه کوفه ساخت. (۲)

آغاز مأموریت مسلم علیه السلام

مسلم علیه السلام، حکم مأموریت خود را از امام ستاند و در نیمه ماه رمضان سال شصت هجری (۳) به انگیزه بیعت

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۳

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۳۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۴

۳- مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴

ص: ۳۳

ستادن از مردم کوفه، مخفیانه از مکه خارج شد. (۱)مسلم علیه السلام و همراهانش به سوی مدینه حرکت کردند.

وقتی به مدینه رسیدند، ابتدا به مسجد النبی صلی الله علیه و آله رفته و پس از نماز و دعا، با برخی نزدیکان خود خداحافظی کردند.

آن‌گاه از قبیله قیس، دو نفر راه‌بَلَد انتخاب کردند تا بتوانند به وسیله آنان از راهی مخفیانه خود را به کوفه برسانند. (۲)

۱- الفتوح، ج ۵، ص ۵۳؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶

۲- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۴؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶

ص:۳۴

ص: ۳۵

۴

تلاش‌های آغازین مسلم‌بن‌عقیل علیه السلام در کوفه

ورود مسلم علیه السلام به کوفه

مسلم علیه السلام در پنجم شوال سال شصت هجری به کوفه رسید (۱)و برای رعایت تدابیر امنیتی، به طور مخفیانه وارد شهر شد.(۲) او پس از ورود به کوفه به خانه مختار ابوعبیده ثقفی رفت.(۳) پس از مدتی شیعیان نزد او آمدند و استقبال گرمی از وی نمودند. مسلم علیه السلام، نامه مولای خود امام حسین علیه السلام را برای آنان خواند.

کوفیان، سراپا گوش شده و با اشتیاق به نامه امام گوش می‌دادند. اشک در چشمان همگی آنان حلقه زده بود.

پس از اتمام نامه، مردی از قبیله بنی‌همْدان به نام عابس بن‌ابی‌شبیب شاکری که بعدها در کربلاـ به شهادت رسید، از جایش برخاست و پس از خوش‌آمدگویی دوباره به

۱- مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۱؛ الحسین، ص ۶۵

۳- الأخبار الطوال، ص ۲۳۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۸

ص: ۳۶

مسلم علیه السلام، اذعان داشت:

من در مورد دیگران نمی‌خواهم سخنی بگویم و از سوی آنها به تو وعده دروغین نمی‌دهم؛ زیرا از آنچه در دل آنهاست، آگاهی ندارم. می‌خواهم از آنچه در دل خودم هست، تو را باخبر سازم. به خدا سوگند اگر مرا فرا بخوانید، به دعوتتان پاسخ می گویم و دوشادوش شما با دشمنتان می‌جنگم و با شمشیرم در حمایت از شما بر می‌خیزم تا پروردگار خویش را دیدار کنم و در این کارم، جز از خدای خویش پاداشی نمی‌خواهم.

پس از او، حبیب بن‌مظاهر، پیر سربلند عاشورا ایستاد و رو کرد به عابس و گفت: «خدای تو را رحمت کناد که آنچه در دل داشتی، با بیانی شیوا و کوتاه بیان کردی». سپس رو به مسلم علیه السلام گفت: «و من نیز به پروردگاری که جز او، دیگری را شایستگی پرستش نیست بر همین که او گفت، استوار هستم». سپس پیش آمدند و با مسلم علیه السلام بیعت کردند. به دنبال آن، حاضران نیز با مسلم علیه السلام هم‌پیمان شدند. (۱) با شنیدن خبر رسیدن فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه، مشتاقان به سوی خانه مختار هجوم آوردند و کم‌کم خبر، بین تعدادی از شیعیان انتشار یافت و بیعت با

۱- الفتوح، ج ۵، ص ۵۷

ص: ۳۷

مسلم علیه السلام شروع شد و در اندك زمانی، تعداد بی‌شماری به او گرویدند؛ به گونه‌ای که در روزهای نخستین حضور مسلم علیه السلام در کوفه، هجده هزار نفر به گونه حضوری و غیرحضوری، با سفیر امام بیعت نمودند. (۱)

اقدامات اولیه مسلم علیه السلام در کوفه

۱. گسترش دامنه بیعت‌ها

مسلم علیه السلام برای تسریع در کار بیعت گیری و استفاده هر چه بیش‌تر از وقت، با سران قبایل دیدار کرد و آنان را مأمور به بیعت گرفتن از افراد تحت نفوذشان کرد تا این کار سریع‌تر انجام شود.(۲)

۲. جلب کمک‌های مردمی

پس از استقرار مسلم علیه السلام در کوفه، مردم هدایا و کمك‌های زیادی برای وی آوردند، اما او هرگز چیزی از آن را برای خود برنمی‌داشت (۳)و همه آن را برای زمینه‌سازی قیام می‌اندوخت. در این برهه، لازم بود تا مسلم علیه السلام به عنوان نماینده امام در کوفه، به این کمك‌ها سامانی بدهد.

بدین منظور او، ابوثمامه صائدی را که بعدها در کربلا

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۶؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۵۲

۲- مبعوث الحسین، ص ۱۲۲

۳- الفتوح، ج ۵، ص ۵۷؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۷

ص: ۳۸

به شهادت رسید، متولی این کار کرد. او این کمک‌ها را جمع‌آوری می‌کرد تا در صورت لزوم از آنها برای پیشبرد اهداف قیام استفاده شود. در این مسئولیت، هانی بن‌عروهٔ نیز او را یاری می‌داد. (۱)

۳. خریداری اسلحه

مسلم علیه السلام با بیعت گرفتن از تعداد بسیاری از کوفیان، قوای نظامی لازم را تا حدی که ممکن بود، گرد آورد و در گام دوم برای تجهیز افرادی که بیعت نموده بودند، به خرید سلاح مشغول شد. او توانست با کمک‌هایی که از طریق مردم جمع‌آوری کرده بود، این کار را عملی سازد.

او ابوثمامه و هانی را به لحاظ زُبدگی‌شان در اسلحه‌شناسی، مأمور خریدن اسب و اسلحه نمود.(۲) مسلم علیه السلام، سلاح‌ها را بین چند خانه تقسیم و جاسازی می‌نمود تا مأموران و خبرچینان، از اجتماع آن همه اسلحه حساس نشده و به شیعیان مشکوک نشوند. (۳)

مسلم علیه السلام از این طریق توانست تعداد قابل توجهی اسب و سلاح خریداری کند.

۱- الاخبار الطوال، ص ۲۳۴

۲- همان، ص ۲۳۵

۳- مبعوث الحسین، ص ۱۲۶

ص: ۳۹

عزل نعمان بن‌بشیر از فرمان‌داری کوفه

در زمان ورود مسلم به کوفه، نعمان بن‌بشیر فرمان‌دار کوفه بود. آن گونه که نوشته‌اند، او مردی بردبار و مسالمت‌جوی بود(۱) و بیش‌تر به دنبال سازش بود. (۲) وقتی خبر زمینه‌سازی کوفیان برای قیام امام حسین علیه السلام به گوشش رسید، گفته بود: «فرزند دُخت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما، بهتر از فرزند دختر بحدل (یزید) است». (۳) روزی یکی از هواخواهان امویان نزد نعمان بن‌بشیر رفته و به خاطر عدم تحرک او در سرکوبی مسلم علیه السلام، به او گفت: «تو هم ضعیفی و هم ضعیف‌نما که این چنین ولایت کوفه را تباه نمودی». نعمان پاسخ داد: «اینکه ضعیف باشم، ولی از پروردگار خویش پیروی نمایم، بهتر از آن است که در سرکشی و طغیان نسبت به خدای خود، قوی باشم. من کسی نیستم که پرده‌ای را که خدا پوشانیده، بدَرم». (۴) او برای ترساندن کوفیان از مخالفت و قیام و نیز راضی نمودن هواخواهان خاندان امیه که از سازش‌کاری او به تنگ آمده بودند، راه مسجد کوفه را در پیش گرفت

۱- تاریخ ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۲۲

۲- جمل من أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۴

۳- ابن‌قتیبه الدینوری، الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۲، ص ۴

۴- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۸

ص: ۴۰

و بالای منبر رفت و مردم را به اطاعت از حکومت و پرهیز از فتنه‌جویی فراخواند. (۱)

سخن‌چینی جاسوسان و امویان

پس از سخن‌رانی نعمان بن‌بشیر در مسجد کوفه، برخی از هواخواهان بنی‌امیه مانند عمر سعد و محمد بن‌اشعث، از فرجام سازش‌کاری و مسالمت‌جویی نعمان در هراس افتادند. از این‌رو، وقایع کوفه را طی مکاتباتی به اطلاع حکومت مرکزی شام رسانیدند و یزید را از بی‌کفایتی نعمان در سرکوب مخالفان آگاه ساختند. (۲) یزید که از همه جا بی‌خبر بود، پس از آگاهی از اخبار کوفه برآشفته و پریشان شد. او که جوانی سبک‌سر و ناپخته بود، هیچ اقدامی را بهتر از سرکوبی سریع و شدید بیعت‌کنندگان با مسلم بن‌عقیل علیه السلام ندید. او برای این کار با مشاور خود، سرجون مسیحی مشورت کرد.

سرجون که پیش‌تر در دربار معاویه خدمت می‌کرد، از وی پرسید: «اگر معاویه زنده بود، از او می‌پذیرفتی؟» یزید پاسخ داد: «آری!» سرجون گفت: «پس، از من نیز بپذیر که کسی جز عبیداللّٰه بن‌زیاد، درخور این کار

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۵

۲- الاخبار الطوال، ص ۲۳۳؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۶

ص: ۴۱

نیست. او را فرماندار کوفه کن».

عبیـداللَّه در این هنگـام فرمـان‌دار بصـره بود. یزیـد ضـمن نامه‌ای، فرمان‌داری کوفه را نیز به او سپرد و نعمان را از ولایت کوفه عزل کرد.

او به عبیداللَّه نوشت:

امـا بعـد، پیروان من در کوفه برایم نـامه‌ای نوشـته‌اند مبنی بر اینکه پسـر عقیـل در کوفه به جمع‌آوری سـپاه مشـغول شـده تا در میان مسـلمانان اختلاف بیندازد. چون نامه مرا خواندی، رهسـپار کوفه شو و پسـر عقیل را همچون درّی که در میان خاک گم شده باشد، جست‌وجو و پیدا کن و او را در بند نما و یا بکش و یا از شهر بیرون کن.

سپس نامه را به مسلم بن‌عمرو باهلی داد تا به او برساند. (۱)

پذیرش فرمان‌داری کوفه توسط عبیداللَّه

مسلم بن‌عمرو باهلی، نامه یزید را به عبیداللَّه رساند.

عبیـداللَّه از سپرده شـدن فرمانداری کوفه به او، بسـیار ذوق‌زده و خوشـحال شـد و تصـمیم گرفت فردای همان روز خود را به کوفه برساند. (۲)

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۹

۲- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۰

ص: ۴۲

ورود عبیداللّه به کوفه

عبیـداللّه تلاـش زیـادی کرد تـا پیش از آنکه امـام وارد کوفه شود، زمـام امور را در آنجـا به دست گیرد. (۱) اگرچـه می‌دانست در بصـره، عده زیادی هواخواه امام هستند، ولی ترجیح داد آنها را واگذاشته و خود را با چند نفری که همراهش بودند، زودتر به کوفه برساند.

عبیـداللّه پیش از ورود به شـهر، دست به نیرنگی پلیـد زد. او عمـامه‌ای سـیاه بر سـر گـذاشت و صورت خود را پوشانیـد و خود را به نوعی شبیه هاشمیان کرد تا همگان خیال کنند او امام حسین علیه السلام است که به کوفه آمده. (۲)وقتی عبیداللّه گام در شهر نهاد، دسته‌ای از مردم به استقبالش آمدند و گرد او جمع شدند و به او سلام کردند.

آنان می‌گفتند: «خوش آمدی ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

درود بر تو باد!» رفته رفته جمعیت بیش‌تر می‌شد.

عبیداللّه سرعت خود را برای رسیدن به قصر دارالاماره بیش‌تر می‌کرد.

سربازان نیز شک نداشتند که او امام حسین علیه السلام است.

از این‌رو، به او سلام کردند و احترام نمودند، ولی عبیداللّه با هیچ یک از آنها سخنی نگفت. سر و صدای سربازان و

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۶۸؛ نهایهٔ الارب، ج ۲۰، ص ۳۸۹

۲- تاریخ حبیب السّیر، ج ۲، ص ۴۱

ص: ۴۳

سلام و خوش‌آمدگویی‌های آنها به گوش نعمان بن‌بشیر رسید. او درب‌های ورودی کاخ را بست و بالای بالکُن رفت و پشت در را نگریست. او نیز فکر می‌کرد امام حسین علیه السلام به کوفه آمده و خطاب به عبیداللّه گفت:

تو را به خدا سوگند می‌دهم به سوی دیگر برو که من امانت (امارت) خویش را تسلیم تو نمی‌کنم و به کشتنت هم حاجتی ندارم.

عبیداللّه سر او فریاد کشید: «در را بگشای که امیدوارم خدا بر تو گشایش قرار ندهد».

نعمان بخت‌برگشته، به ناچار در را گشود و عبیداللّه جستی زد و وارد کاخ شد و در را از پشت به روی مردم سرگردان بست. (۱)پس از ورود عبیداللّه به کوفه، در حالی که چند روزی از ورودش سپری نشده بود، اعلام کرد تا جارچیان مردم را به مسجد فرا خواندند. او بالای منبر نشست و گفت:

امیرالمؤمنین (یزید) مرا بر شهر شما و مرزهای شما و بهره‌هایتان از بیت‌المال فرمان‌روا ساخته و به من دستور داده با ستم‌دیدگان با انصاف رفتار کنم و به محرومین بخشش نمایم و به آنان که گوش شنوا دارند و پیروی از دستورات نمایند، مانند پدری مهربان نیکی کنم. اما تازیانه و شمشیر (شکنجه و قتل) من، برای کسانی که از دستورات سر باز زنند، آماده است.

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۸- ۳۶۰؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱

ص: ۴۴

پس باید هر کس بر خود بترسد و مواظب [رفتار] خود باشد. بدانید این راستی و درستی است که انسان را نجات می‌دهد.

آن‌گاه از منبر پایین آمد. (۱) نعمان بن‌بشیر نیز با دیدن وضع موجود، بار سفر بست و دست از پا درازتر به وطن خود (شام) بازگشت. (۲)

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۴۲؛ مثیر الاحزان، ص ۱۶

۲- الاخبار الطوال، ص ۲۳۴

ص: ۴۵

۵

اوج‌گیری قیام مسلم بن‌عقیل علیه السلام

اشاره

عبیداللّه با در پیش گرفتن سیاست ایجاد رعب و وحشت، فضای سنگین و خفقان‌زده‌ای برای کوفه حاکم نمود.

در این مقطع، مسلم بن‌عقیل علیه السلام تصمیم گرفت که محل استقرار خود را تغییر دهد؛ چرا که در جریان بیعت‌گیری از مردم و دیدار با بزرگان و سران کوفه، محل اختفای او شناسایی شده بود. به همین دلیل او شب‌هنگام، محل اقامت خود را که خانه مختار بود، ترک نمود و به خانه یکی دیگر از بزرگان کوفه، به نام هانی بن‌عروه رفت. (۱)هانی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شیعیان راستین امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در جنگ‌های گوناگونی، شانه به شانه علی علیه السلام در دفاع از حق شمشیر زده بود. میدان

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۴۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۸

ص: ۴۶

کارزار جمل، صفین و نهروان، رشادت‌های بسیاری از او بر لوح سینه دارد.

مکاتبه مسلم علیه السلام با امام

هنگـامی که مسـلم علیه السـلام مقرّ خود را تغییر داد و به خانه هانی بن‌عروه آمـد، بهتر دیـد رویـدادهای اخیر کوفه را به اطلاع امام برساند و امام را از انتصاب عبیداللّه بن‌زیاد به فرمان‌داری کوفه آگاه نماید.

از این‌رو، طی نامه‌ای به امام نوشت:

قافله‌سالار هرگز به کاروانیان خود دروغ نمی‌گوید.

هجده هزار نفر از کوفیان با من بیعت کرده‌اند. وقتی نامه‌ام به دست شما رسید، در آمدنِ خود شتاب کنید؛ زیرا در اینجا، دل بیش‌تر مردم با شماست و کسی به خاندان معاویه علاقه و عقیده‌ای ندارد. (۱) این نامه، ۲۸ روز پیش از شهادت مسلم علیه السلام توسط او نوشته شد. (۲)پسر عقیل نامه خود را به عابس بن‌ابی شبیب شاکری داد تا هر چه زودتر آن را به دست امام برساند. (۳)

مسلم علیه السلام در دو راهی سرنوشت

در نخستین روزهای استقرار مسلم علیه السلام در خانه هانی

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۳۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۵

۲- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۵؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۵، ص ۱۶۸

۳- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۵؛ مقتل الحسین المقرم، ص ۱۶۸

ص: ۴۷

بن‌عروه، اتفاق مهمی افتاد. ماجرا از این قرار بود که روزی شریک بن‌اعور که او نیز مهمان هانی بن‌عروه بود و به همراه مسلم علیه السلام در خانه او به سر می‌برد، بیمار شد و در بستر افتاد. شریک بن‌اعور از دوستان قدیم هانی و از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره بود.(۱) هنگامی که شریک در بستر بیماری افتاد، عبیداللَّه کسی را نزد او فرستاد و گفت برای عیادت به دیدار او خواهد آمد.

شریک، این فرصت را بسیار مناسب دید تا عبیداللَّه را هنگام عیادت به قتل برساند. از این‌رو، به مسلم علیه السلام گفت:

امشب عبیداللَّه به عیادت من می‌آید. وقتی کنار من نشست به او حمله کن و او را به قتل برسان، آن‌گاه به دارالاماره کوفه برو و زمام امور را به دست گیر! با کشته شدن او تو دیگر مشکلی در کوفه نخواهی داشت. من نیز اگر از این بیماری جان به در بردم، به بصره خواهم رفت و آنجا را برای تو سامان خواهم داد. اگر این کار را بکنی، دیگر نیازی به جنگ نخواهی داشت.

شب‌هنگام، پیش از ورود عبیداللَّه به خانه هانی، دوباره شریک بن‌اعور به مسلم گفت: «مبادا این فرصت را از دست بدهی»، اما هانی چندان از این نقشه راضی نبود. او گفت: «خوش ندارم که خون عبیداللَّه در خانه من

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۰

ص: ۴۸

ریخته شود».

سرانجام عبیـداللّه به همراه ندیمش، مهران وارد خانه هانی شد. مسـلم علیه السـلام نیز مسـلح شد و به پَسـتوی خانه رفت و در کمین فرصتی مناسب نشست. عبیداللّه در کنار بالین شریک نشست و با او مشغول صحبت شد. در این لحظه شریک برای اشاره به مسلم علیه السلام گفت: «به من آب بدهید».

زنی، ظرفی آب پر کرد تـا برای شـریک بـبرد، امـا بـا دیـدن مسـلم علیـه السـلام کـه دست بر قبضه شمشـیر برده بـود، یکّه خـورد و بازگشت.

شریک بار دیگر گفت: «به من آب بدهید» و باز تکرار کرد. او که دلیل درنگ مسلم علیه السلام را نمی‌دانست، گفت: «وای بر شما! به من آب بدهید؛ حتی اگر موجب مرگم شود».

عبیداللّه که منظور شـریک را از این جملات نمی‌فهمید، از هانی پرسـید: «منظورش چیست؟ آیا دارد هذیان می‌گوید؟» هانی گفت: «آری! از پیش از غروب تا کنون هذیان می‌گوید».

در این هنگام، مهران به جریان مشـکوک شد و به عبیداللّه اشاره کرد که برویم. عبیداللّه برخاست برود که شـریک گفت: «ای امیر! اندکی دیگر بنشـین می‌خواهم با تو وصـیت کنم». عبیداللّه گفت: «دوباره پیش تو خواهم آمد» و مهران او را با عجله بیرون برد و به او گفت: «به

ص: ۴۹

خـدا قسم که قصـد جانت را داشـتند». (۱)عبیـداللَّه با شـنیدن این سـخن، چنـدان خشـمگین شـد که گفت: «به خدا سوگند بر جنازه احدی از مردم عراق نماز نخواهم گذاشت». (۲)

شریک از اینکه نقشه‌اش پیاده نشده بود، بسیار نارحت گردید. وقتی مسلم علیه السلام از پستوی خانه بیرون آمد، شریک با ناراحتی از او پرسـید: «چرا او را نکشتی؟» اینجا بود که مسلم علیه السـلام، ایمان و پای‌بندی خود را به سـنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان داد و گفت:

به دو دلیل؛ نخست اینکه من میهمان هانی بودم و این کار خوشایند او نبود. دوم آنکه امیرالمؤمنین علیه السـلام از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نقـل فرموده: «انَّ الْإِیمـانَ قَیَّدَ الْفَتْـکَ فَلاـ یَفْتِـکُ مُؤْمِنٌ»؛ «ایمان مانع حمله غافل‌گیرکننـده است و مؤمن، دیگری را با غافل‌گیری نمی‌کشد».

شریک، آه حسرتی از خیال بر باد رفته کشید و گفت:

«اما به خـدا قسم، اگر او را می‌کشتی، یک کافر، فاسق، سـرکش و پرده‌در را کشـته بودی».(۳) شـریک بن‌اعور، سه روز بعد از دنیا رفت و عبیداللَّه بر جنازه او نماز خواند و او را به خاک سپردند. (۴)

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۶۹؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۹۱

۲- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۶۳؛ مقتل الحسین بحر العلوم، ص ۲۲۴

۳- مقاتل الطالبیین، ص ۶۵؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴

۴- حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۶۳

ص: ۵۰

تعیین جاسوس برای پیدا کردن مسلم علیه السلام

نقشه قتل عبیـداللَّه، تأثیر روانی فراوانی بر او گذاشـته بود و سـبب شد او شمشـیر را برای سـرکوبی مسـلم علیه السـلام از رو ببندد. از این‌رو، تمام روز را به این مسأله فکر می‌کرد که چگونه مسـلم علیه السـلام را بـدون مواجهه با مردم کوفه به دام بیندازد. وی غلامی به نام مَعقِل داشت که امین او محسوب می‌شد و از اهالی شام بود. عبیداللَّه، سه هزار سکه نقره به او داد و به گفت:

این سکه‌ها را بگیر و در پی یافتن مسلم علیه السلام باش تا راهی به مخفی‌گاه او بیابی. این کار را با نهایت دقت و حوصله انجام بده و عجله نکن.

معقل سـکه‌ها را گرفت، اما نمی‌دانست این کار را بایستی از کجا شـروع کند. ناخواسته به سمت مسجد کوفه به راه افتاد. وقتی وارد شد، مردی را مشـغول نماز و نیایش دید. با خود گفت: «حتماً این مرد از شـیعیان است؛ چون آنها بسـیار نماز می‌گزارند». سـپس در گوشه‌ای نشست و منتظر شد تا نماز او تمام شود.

آن‌گاه پیش او رفت و در کنارش نشست و گفت:

فدایت شوم! من مردی شامی از قبیله ذو الکلاع (۱)

۱- نام قبیله‌ای شیعه که در حُمص منطقه‌ای در شام سکونت دارند

ص: ۵۱

هستم. خداوند دوستی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را به من ارزانی داشته است. به کوفه آمده‌ام تا این سه هزار درهم را به مردی از این خاندان برسانم که به تازگی وارد کوفه شده است و مردم را به سوی حسین بن‌علی علیه السلام فرا می‌خواند. اگر جای او را بلدی، مرا نزد او ببر تا این مال را به او بپردازم.

مرد شیعه، نگاهی به چهره و سر و وضع معقل کرد و پرسید: «چطور از بین این همه مردم کوفه نزد من آمده‌ای؟» پاسخ داد: «زیرا چهره تو را نیکو یافتم و دانستم از شیعیان هستی و امیدوار شدم که از دوست‌داران آنان باشی». مرد سری تکان داد و گفت:

«آری! درست پنداشته‌ای من از برادران تو و از شیعیان هستم و نامم مسلم بن‌عوسجه(۱) است. از دیدار تو خشنود شدم. مسلم بن‌عوسجه به او وعده داد: «امروز را برو و فردا صبح به خانه من بیا تا تو را نزد مسلم بن‌عقیل علیه السلام ببرم». برق شادی از چشم معقل بر جهید و خوشحال از جا برخاست و بازگشت.

فردای آن روز به خانه مسلم بن‌عوسجه رفت و به اتفاق او راه خانه هانی بن‌عروه را در پیش گرفتند. وارد خانه شدند و معقل نزد مسلم علیه السلام رفت. ابتدا با او بیعت

۱- مسلم بن‌عوسجه، از بزرگان کوفه و قاریان مشهور قرآن و از دوست داران امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در جنگ جمل، صفین و نهران شرکت جست و در قیام عاشورا به شهادت رسید

ص: ۵۲

کرد و سپس سه هزار درهم را به او داد. از آن پس، او هر روز به دیدار مسلم علیه السلام می‌رفت و تمام روز را پیش او به سر می‌برد. او ملاقات‌های مسلم علیه السلام را زیر نظر می‌گرفت و چون شب می‌شد، مخفیانه نزد عبیداللّه می‌رفت و اخبار و اسرار او را فاش می‌ساخت. بدین ترتیب عبیداللّه از مخفی‌گاه فرستاده امام آگاه شد و افراد مورد تماس او را شناسایی نمود. (۱)

فراخوانی هانی توسط عبیداللّه

عبیداللّه هنگامی که دریافت مسلم بن‌عقیل علیه السلام در خانه هانی به سر می‌بَرد، تصمیم گرفت هانی را با شیوه مسالمت‌آمیزی به سوی خود جذب کند. از این‌رو، روزی از برخی سران کوفه پرسید: «چرا هانی بن‌عروه نزد ما نمی‌آید و ما کمتر او را می‌بینیم؟» گفتند: «گویا بیمار است». محمد بن‌اشعث، منافق سرشناس کوفه به همراه عمرو بن‌حجاج زبیدی و اسماء بن‌خارجه، به خانه هانی رفتند و دیدند هانی در آستانه درب خانه‌اش نشسته. از او پرسیدند: «چرا به دیدار امیر نمی‌روی؟» هانی پاسخ داد: «بیماری مانع شد به دیدار امیر بروم».

سپس با پافشاری و سوگند دادن هانی، او را سوار بر

۱- الاخبار الطوال، ص ۲۳۶؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۶۰؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۰۱

ص: ۵۳

مرکب کردند و نزد عبیداللّه بردند.(۱) عبیداللّه با عصبانیت داخل قصر قدم می‌زد. او با دیدن هانی گفت: «با پای خود به سوی مرگ آمدی».

سپس از او پرسید: «مسلم علیه السلام کجاست؟» هانی گفت:

«من چیزی نمی‌دانم». آن‌گاه عبیداللّه، معقل را که سه هزار درهم به او داده بود تا به خانه هانی راه یابد صدا زد.

وقتی او آمد، از هانی پرسید: «آیا این مرد را می‌شناسی؟» هانی فهمید که عبیداللّه از طریق معقل، از مخفی‌گاه مسلم علیه السلام آگاهی یافته است. پاسخ داد:

به خدا سوگند که من او را به خانه‌ام دعوت نکرده‌ام. او به من پناه آورده است و در خانه من مهمان می‌باشد.

اگر بخواهی، می‌توانم چیزی نزد تو گرو بگذارم و به خانه‌ام روم و به او بگویم از خانه من بیرون برود.

هانی می‌خواست با این کار مسلم علیه السلام را فراری بدهد، اما عبیداللّه گفت: «نه به خدا سوگند. از پیش من نمی‌روی مگر اینکه او را نزد من بیاوری». هانی پاسخ داد: «به خدا سوگند که هرگز چنین نخواهم کرد. آیا مهمانم را با دست خود نزد تو آورم تا تو او را بکشی؟!»

مسلم بن‌عمرو باهلی که در مجلس حضور داشت، برای حل مشاجره، هانی را به گوشه‌ای کشید و گفت: «تو را به خدا خود را به کشتن مده و قوم و قبیله‌ات را به

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۶۴

ص: ۵۴

گرفتاری دچار مکن!»

پافشاری مسلم بن‌عمرو سودی نرساند. وقتی عبیداللّه وساطت او را بی‌نتیجه دید، فریاد زد: «به خدا که باید مسلم علیه السلام را نزد من بیاوری و الّا گردنت را می‌زنم».

هانی پوزخندی زد و گفت: «در این صورت شمشیرهای بُرنده، گرد قصرت خواهند درخشید». عبیداللّه، دندان بر هم سایید و گفت: «بدبخت! مرا از برق شمشیر می‌ترسانی؟! او را نزدیک‌تر بیاورید». او را جلو بردند و عبیداللّه با شمشیر باریکی که در دست داشت، آن قدر به صورت هانی زد که بینی و پیشانی‌اش غرق خون شد.

آن‌گاه دست و پای هانی را بستند و بر زمینش کشیدند و به اتاق دیگر بردند. عبیداللّه فریاد زد: «نگهبانی بر او بگمارید».

بدین ترتیب، هانی با دسیسه و بدون حمایت قبیله‌اش از خانه بیرون کشیده شده و در دارالاماره زندانی شد. (۱)

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۴۵؛ اعیان الشیعهٔ، ج ۱، ص ۵۹۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۶۵

ص: ۵۵

۶

علنی شدن قیام مسلم بن‌عقیل علیه السلام

انگیزه و زمینه علنی شدن قیام

در کوفه شایع شد که هانی کشته شده است. این شایعه توسط عمرو بن‌حجاج زبیدی صورت گرفت. وی قبیله مذحج را برشوراند و آنان با شمشیرهای برهنه، کاخ عبیداللَّه را محاصره نمودند. خیل گسترده‌ای از شمشیرزنان مذحجی، جمع شده بودند.

عمرو بن‌حجاج، از بیرون کاخ فریاد زد:

من عمرو بن‌حجاج هستم و اینان جنگ‌جویان قبیله مذحجند. ما که از پیروی خلیفه دست بر نداشته‌ایم و از گروه مسلمانان جدا نشده‌ایم؛ [چرا بایستی هانی بن‌عروه کشته شود؟].

عبیداللَّه سر و صدای شمشیرزنان مذحج را شنید و گفت: «آیا این قبیله مذحج است که بر در قصر من آمده؟» سپس رو کرد به شریح قاضی و گفت:

ص: ۵۶

نزد هانی برو و ببین آیا هنوز زنده است. سپس بیرون برو و بگو او را برای پرس‌وجو نگه داشته‌ایم و آرامشان کن.

شریح به بازداشت‌گاه هانی آمد. هانی وقتی شریح را دید گفت: «ای شریح! از خدا بترس. عبیداللَّه مرا خواهد کشت»، ولی شریح در پاسخ گفت: « [اما من هنوز] تو را زنده می‌بینم». هانی پاسخ داد: «آری، ولی مرا با این وضع زنده می‌بینی! به قبیله‌ام بگو اینها می‌خواهند مرا بکشند».

شریح اعتنایی نکرد و نزد امیر بازگشت و گفت:

«هانی زنده است، اما زخم‌های بدی برداشته». عبیداللَّه لبخندی تلخ بر چهره انداخت و به طعنه گفت: « [مگر] عیبی دارد که امیری رعیت خود را شکنجه کند؟!» و قهقهه‌ای زد؛ سپس به شریح دستور داد به مذججیان بگوید: بزرگشان زنده است. شریح به همراه یک سرباز بیرون رفت و فریاد زد:

این سبُک‌سری‌ها و حماقت‌ها چیست؟ عبیداللَّه، هانی را برای پاره‌ای پرس‌وجو به قصر خود آورده. او زنده است. بروید و مایه دردسر خود و یارانتان نشوید.

گویا جمعیت منتظر شنیدن همین یک جمله بود.

عمرو بن‌حجاج و شمشیرزنان، از اینکه هانی زنده است،

ص: ۵۷

خدا را سپاس گفتند و شمشیرها را غلاف کرده و بی‌درنگ پراکنده شدند. (۱)

نخستین رویارویی مسلم علیه السلام

انـدکی بعـد که آب‌ها از آسیاب افتاد و سر و صـداها فروکش کرد، عبیـداللّه تصـمیم گرفت برای مردم کوفه سـخن‌رانی کنـد، اما همچنان از شورش مردم کوفه و خروج مسلم علیه السلام بیم داشت. به همین خاطر با تعداد قابل توجهی سرباز، از قصر خود خارج شد و برخی چهره‌های سرشناس کوفه را هم گرد آورد تا بیش‌تر به هدف خود نزدیک شود.

مردم در مسجد کوفه جمع شدند و عبیداللّه بالای منبر رفت و با لحنی بین قدرت و اضطراب گفت:

ای مردم! از شـما می‌خواهم از خـدا و پیشوایـان خویش پیروی کنیـد و در بین امت تفرقه نیندازیـد که خود را به کشـتن می‌دهیـد و خوار و آواره می‌گردیـد که پیشـینیان گفته‌اند: برادر تو کسـی است که به تو راست بگوید و اگر تو را ترساند، وظیفه‌اش را در قبال تو به خوبی انجام داده است.

سخنش بدین‌جا رسیده بود که نگهبانی سراسیمه از درب خرمافروشان، داخل مسجد دوید و فریاد کشید:

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۴۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۳۶۱، ۳۶۷؛ مقتل الحسین بحرالعلوم، ص ۲۲۹

ص: ۵۸

«مسلم بن‌عقیل علیه السلام به ما حمله کرده». عبیداللَّه با ترس از منبر پایین جَست و با شتاب تمام به سوی قصر رفت و درها را به روی خود بست. (۱) شاید این پرسش پیش آید که جریان دست‌گیری و شکنجه هانی را چه کسی به مسلم علیه السلام اطلاع داد و او چگونه توانست با این سرعت، افراد خود را تجهیز و سازماندهی نماید و به رویارویی بپردازد.

عبداللَّه بن‌حازم گوید:

من فرستاده مسلم بن‌عقیل علیه السلام بودم و مأموریت داشتم خود را به قصر برسانم و از اوضاع آگاهی یافته و او را باخبر سازم. من سوار اسب خود شدم و به قصر آمدم و باخبر شدم هانی بن‌عروه را پس از شکنجه به زندان انداخته‌اند. من نخستین کسی بودم که رویدادهای قصر را به مسلم علیه السلام اطلاع دادم. مسلم بن‌عقیل علیه السلام به من دستور داد فوراً افراد را که حدود چهار هزار نفر بودند و در خانه‌های اطراف خانه هانی سکونت داشتند و برخی در کوچه و بازار بودند، خبر کنم. سپس به جارچی خود فرمود تا مردم را با شعار «یا مَنْصُورُ أَمِتْ»(۲) ؛ «ای منصور بمیران»، جمع کنم. من نیز با این

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۵۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۹۸؛ الفتوح، ج ۵، ص ۸۵

۲- منصور، نام فرشته‌ای است که فرماندهی فرشتگانی را که در جنگ بدر به‌یاری مسلمانان آمدند، برعهده داشت و این شعار نیز شعار مسلمانان در جنگ‌های صدر اسلام بود. ر. ک: مقتل الحسین المقرم، ص ۱۷۹

ص: ۵۹

شعار به جمع کردن افراد خویش پرداختم. مردم با شنیدن این شعار چون آهنی تفتیده از کوره بیرون می‌آمدند.(۱) سپاه مسلم بن‌عقیل علیه السلام، بالغ بر چهار هزار نفر جنگ‌جوی مسلح بود. او ابتدا، گُردان سواره خود را گسیل داشت و به فرمانده آنان، عبدالرحمن بن کریز گفت: «شما پیش بتازید و ما پشت سر شما خواهیم آمد» و به فرماندهان پیاده‌نظام خود دستور داد پشت سرِ گردان سواره، آرایش بگیرند و به سوی دارالاماره حرکت کنند.

سپاهی عظیم که به گواهی تاریخ بالغ بر هجده هزار نفر شده بود، راه قصر دارالاماره را آرام آرام در پیش گرفت. (۲)

آغاز جنگ روانی علیه مسلم علیه السلام

عبیداللّه با دیدن انبوه سپاهیان مسلم علیه السلام، بسیار وحشت‌زده شد و دست و پای خود را گم کرد. از این‌رو، شتاب زده، کُثَیر بن‌شهاب را که از افراد سرشناس قبیله مذحج بود، فرا خواند و به او دستور داد با همراهی چند

۱- الاخبار الطوال، ص ۲۳۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۱

۲- الفتوح، ج ۵، ص ۸۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۲؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۹۳

ص: ۶۰

تن از افراد با نفوذ، میان سپاهیان رفته و آنان را از عواقب سوء سرکشی و طغیان نسبت به حکومت بترساند و به هر ترتیبی که ممکن است، آنان را از گرد مسلم بن‌عقیل علیه السلام پراکنده نمایند.

کثیر بن‌شهاب به همراه عده‌ای از افراد سرشناس، بیرون آمدند و آنچه را عبیداللّه گفته بود، به گوش مردم رساندند. آنان پیوسته به مردم می‌گفتند:

لشکر شام در راه است و به کوفه می‌آید. هر کس به خانه‌اش بازگردد، از بخشش‌های بسیار امیر برخوردار خواهد شد و هر کس بماند، به سرانجام دردناکی دچار می‌شود و گناهکاران و سرکشان، به سزای خود خواهند رسید.

عده‌ای از بزرگان دست‌نشانده کوفه نیز از بالای پشت‌بام، مردم را به پایان دادن آشوب و پراکنده شدن دعوت می‌کردند. از گفته‌های آنان بیم در دل کوفیان افتاد.

زن بود که بیرون می‌دوید و دست پسر یا شوهر خود را می‌گرفت و به خانه می‌برد و می‌گفت: «بیا برویم! این جماعت که هستند، مسلم علیه السلام را بس است» و مرد بود که بیرون می‌شتافت و دست فرزند و برادر خود را می‌گرفت و می‌گفت: «فرداست که لشکر شام سر برسد.

تو را با جنگ و آشوب چه‌کار؟! بیا و دنبال کارت برو!» (۱)

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۵۳؛ مقاتل‌الطالبیین، ص ۶۷؛ تاریخ‌الطبری، ج ۵، ص ۳۸۱

ص: ۶۱

پراکندگی و تفرقه در سپاه مسلم علیه السلام

عبیداللّه که هرگز در خواب هم نمی‌دید به چنین سادگی نقشه‌اش عملی شود، سرمست و خوشحال، پراکنده شدن سپاهیان را تماشا می‌کرد. نوشته‌اند:

از آن سپاه انبوهی که مسلم بن‌عقیل علیه السلام گرد آورده بود، رفته رفته کاسته شد و تا هنگام غروب آفتاب، جز پانصد نفر سرباز، نیرویی برای او باقی نمانده بود. شب فرا رسید و مسلم علیه السلام با باقی‌مانده سپاه خود برای اقامه نماز جماعت به سوی مسجد به راه افتاد. در بین راه نیز عده دیگری پراکنده شدند. مسلم علیه السلام به مسجد رسید.

وارد شد و به نماز مغرب ایستاد؛ در حالی که فقط سی نفر مانده بود. نمازش تمام شد و از جا برخاست که بیرون رود و هنگامی که به درب مسجد رسید، ده نفر باقی بود و هنگامی که از مسجد خارج شد، حتی یک نفر هم با او نمانده بود که لااقل راه را نشان او بدهد و او را به سوی خانه‌ای راهنمایی کند و یا اگر دشمنی به او حمله کرد از او دفاع نماید. (۱)

واپسین آشیان

به راستی چه شهری است این کوفه؟! یک روز برای

۱- همان

ص: ۶۲

پیوستن با کسی، سر و دست می‌شکنند و شام به خانه‌هایشان می‌روند و در به رویش می‌بندند. عملیات جنگ روانی‌ای که عبیداللّه علیه مسلم علیه السلام شروع کرده بود، بسیار زودتر از آنچه خود می‌اندیشید، کارگر افتاد.

همه به خانه‌هایشان خزیدند و سکوت سنگینی بر شهر خیمه زد. غبار مرگ بر شهر نشسته بود و مسلم علیه السلام، تک و تنها ماند و بی‌هدف در کوچه‌های شهر به راه افتاد و نمی‌دانست کجا برود.(۱) شاید پرسیده شود مسلم علیه السلام یاران راستین و فداییان حقیقی نیز داشت؛ چرا به خانه آنان نرفت؟ پاسخ روشن است. مسلم علیه السلام بیم آن داشت که خانه هر کدام از شیعیان واقعی و انقلابیون راستین برود، او نیز به سرنوشت هانی دچار گردد.

آشیانه دوستی

مسلم علیه السلام در مدت اقامت خود در کوفه، دو پناهگاه عوض کرده بود؛ ابتدا در خانه مختار اقامت گزید و پس از آن در خانه هانی بن‌عروه و اینک بی‌هدف در کوچه‌های محله کِنْده گام برمی‌داشت تا آنکه خسته و تشنه شد. به دیوار خانه‌ای تکیه کرد که از آن بوی علی علیه السلام به مشام می‌رسید. زنی به نام طوعه در آستانه درب خانه‌اش ایستاده بود و آمدن پسرش بلال را انتظار می‌کشید.

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۸۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۵۳

ص: ۶۳

او نیز تا ساعاتی پیش، برای حمایت از مسلم بن‌عقیل علیه السلام به سپاه او پیوسته بود و مادرش با شنیدن شایعات حمله لشکر شام، دل‌نگران شده و جلوی در خانه چشم به راه او بود.

مسلم علیه السلام به طوعه سلام کرد و از او ظرفی آب خواست. طوعه رفت و با کاسه‌ای آب برگشت و آب را به مسلم علیه السلام داد. مسلم علیه السلام آب را نوشید و برای رفع خستگی از پیاده‌روی زیاد، همان‌جا نشست.

طوعه، ظرف آب را به داخل برد و بازگشت و دید هنوز او نشسته است. به او گفت: «آیا آب نخوردی [پس چرا هنوز نشسته‌ای؟]».

فرمود: «آری خوردم». طوعه گفت: «پس برخیز و نزد زن و بچه‌ات برو!» مسلم علیه السلام سر به زیر انداخت و هیچ نگفت.

بار دیگر طوعه سخنش را تکرار کرد و جوابی نشنید.

برای بار سوم گفت:

سبحان‌اللّه! برخیز بنده خدا! خدا به تو سلامتی دهد. نزد زن و بچه‌ات برو! نشستن تو اینجا صلاح نیست. راضی نیستم کنار خانه من بنشینی.

مسلم علیه السلام برخاست و گفت:

ای زن! من در این شهر، خانه و خویشی ندارم. آیا می‌توانی به من احسان بنمایی؟ شاید بتوانم روزی پاداش این لطف تو را بدهم.

ص: ۶۴

طوعه پرسید: «ای بنده خدا! من چه کمکی می‌توانم به تو بکنم؟» فرمود: «من مسلم بن‌عقیل علیه السلام هستم. این مردم، مرا فریب دادند و به من دروغ گفتند و مرا آواره نموده‌اند».

طوعه که از دوستداران امیرالمؤمنین علیه السلام بود، با شنیدن نام مسلم علیه السلام دلش لرزید و با آهنگی حزن‌آلود پرسید: «تو مسلم بن‌عقیل علیه السلام هستی؟» مسلم علیه السلام سر تکان داد و گفت: «آری». طوعه خوشحال از اینکه سفیر امام به او پناه آورده است، با اشتیاق گفت: «داخل شو!» او وارد خانه شد و طوعه با شتاب، فرشی آورد و اتاقی را برایش فرش نمود و به مرتب کردن اتاق پرداخت. سپس سراسیمه و خوشحال به مطبخ خانه رفت و سریع شام آماده نمود و به اطاق آورد و پیش روی او گذاشت، اما مسلم علیه السلام غرق در اندیشه‌های خود بود و شام نخورد.

اندگی گذشت و بلال، پسر طوعه به خانه بازگشت و وضع خانه را گونه‌ای دیگر دید. رفت و آمد زیاد طوعه به اتاق مسلم علیه السلام، تعجب بلال را برانگیخت. از مادرش پرسید: «چه شده! در این اتاق چه خبر است که این قدر بدان‌جا می‌روی و بیرون می‌آیی؟»

طوعه با بی‌میلی پاسخ داد: «از این پرسش درگذر! سر بر کار خویش گیر پسر جان!» بلال اصرار کرد و گفت: «به خدا باید به من بگویی»، اما باز هم طوعه از

ص: ۶۵

پاسخ کناره گرفت.

بلال دست‌بردار نبود و هر آن کنجکاوی‌اش بیش‌تر می‌شد. طوعه که دید راهی جز پاسخ دادن به او ندارد گفت: «فرزندم! [به تو می‌گویم، اما] مبادا کسی را از آن باخبر سازی!» بلال قول داد که از موضوع با کسی سخنی نگوید.

طوعه او را سوگندها داد و بلال نیز قسم یاد کرد که راز را پوشیده دارد. طوعه جریان را بازگو نمود و بلال آرام گرفت و دم فروبست و به بستر خود رفت و خوابید. (۱)

جست‌وجوی خانه‌به‌خانه برای دست‌گیری مسلم علیه السلام

موقعیت عبیداللّٰه در اجرای نقشه ننگین و شومش، به او اعتماد به نفس زیادی داد. او تصمیم گرفت از فضای وحشتی که در کوفه حاکم کرده بود، سود ببرد و هر چه زودتر برای دست‌گیری سفیر امام که با طناب پوسیده مردم کوفه در چاه رفته بود، اقدام نماید. اما همچنان در دل عبیداللّٰه، ترس بود. او آگاه شد که مسلم علیه السلام به همراه پانصد تن از انقلابیون کوفه برای اقامه نماز مغرب و عشا به مسجد رفته است. به این دلیل وقتی که سر و صدای مردم خوابید و همگی متفرق شدند،

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۵۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۲

ص: ۶۶

دستور داد سربازان به بام مسجد بروند و ببینند در مسجد چه خبر است. تعدادی سرباز بالای مسجد رفتند و چند دسته‌های نی را آتش زده و در صحن مسجد انداختند.

تعدادی دیگر، چراغ‌هایی را سر طناب بسته و آنها را آرام آرام از سقف داخل مسجد نمودند تا اگر یاران مسلم علیه السلام در تاریکی‌های زوایای مسجد پنهان شده‌اند، دیده شوند. آنان هیچ کس را در مسجد نیافتند. به عبیداللّه اطلاع دادند که هیچ کس در مسجد نیست. او تصمیم گرفت به مسجد برود و دوباره نماز مغرب و عشا را برپا دارد و تیر خلاص را بزنند. وی را از درب سدّه که اختفا و امنیت بیش‌تری داشت وارد مسجد کردند. او دستور داد در شهر جار بزنند:

همگان بایستی نماز مغرب و عشای امشب را در مسجد بخوانند و هر کس نیاید، خونش بر گردن خودش است.

مردم که تازه به خانه‌های خود رفته بودند، شتاب‌زده تجهیزات نظامی خود را باز کرده و زره‌ها را از تن بیرون آوردند و عبا بر دوش گرفته و برای اقامه نماز به مسجد آمدند. جمعیت زیادی در مسجد جمع شد. پس از نماز، عبیداللّه بر منبر نشست و سخن را با ناسزا به مسلم بن‌عقیل علیه السلام آغاز کرد.

او گفت: «ای مردم! دیدید که پسر نادان و بی‌خرد

ص: ۶۷

عقیل چه کرد و چگونه بین مردم اختلاف و تفرقه انداخت». او در سخن‌رانی خود هرگز مردم کوفه را مؤاخذه نکرد و اصلًا به روی خود نیاورد این نمازگزارانی که در مسجد پای سخنان او نشسته‌اند، همان کسانی هستند که چند لحظه پیش برایش شمشیر از رو بسته بودند. او قصد داشت به‌نحوی مردم را طرفدار خود و مخالف با مسلم بن‌عقیل علیه السلام معرفی نماید تا بتواند از هم‌یاری آنان سود جوید.

او وقتی ترس و دلهره مردم را از چشمانشان خواند، اندکی خشونت در لحن خود ریخت و با گردن‌فرازی بیش‌تری گفت:

کسی که مسلم علیه السلام در خانه‌اش پیدا شود، از پیمان من بیرون است و هر کس او را نزد ما بیاورد، خون‌بهای او را به وی جایزه خواهم داد. ای بندگان خدا! تقوا پیشه کنید و فرمان‌بردار باشید و با دست خود، خویشتن را در معرض هلاکت قرار ندهید. (۱)

فاش شدن آخرین پناهگاه مسلم علیه السلام

انتشار خبر جایزه دست‌گیری مسلم بن‌عقیل علیه السلام، بسیاری از مردم کوفه را به تکاپوی شگرفی انداخت، اما کسی نمی‌دانست مسلم علیه السلام در کجا به سر می‌برد، جز دو

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۵۶؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۳

ص: ۶۸

نفر؛ طوعه و پسرش بلال.

سحرگاه شبی که مسلم علیه السلام به خانه طوعه آمده بود، بلال از خانه خارج شد و به سراغ دوستش عبدالرحمن، پسر محمد بن‌اشعث رفت و به او اطلاع داد که مسلم علیه السلام در منزل آنان به سر می‌برد. عبدالرحمن نیز بی‌درنگ به قصر آمد و جریان را به پدرش که در حضور عبیداللّٰه بود گزارش نمود. او دید پدرش کنار عبیداللّٰه نشسته است.

رفت و در گوش او آنچه را شنیده بود، گفت. محمد بن‌اشعث نیز خبر را به اطلاع عبیداللّٰه رساند. عبیداللّٰه با چوبی که در دستش بود، به پهلوی محمد بن‌اشعث فرو کرد و گفت: «برخیز! برخیز و همین الان او را نزد من بیاور». سپس به پیک دربار خود گفت: به سرعت نزد عمرو بن‌حریث که در مسجد مستقر است برو و بگو شصت یا هفتاد سرباز را با محمد بن‌اشعث همراه سازد که همگی از قبیله قیس باشند. (۱)

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۵۶؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۳

ص: ۶۹

۷

شهادت مسلم بن‌عقیل علیه السلام

سحرگاه نبرد

مسلم علیه السلام در خانه طوعه بر سجاده مناجات خویش نشسته بود و تعقیبات نماز صبح خود را به جای می‌آورد. صدای شیهه اسبان و سر و صدای سربازان عبیداللّه که خانه را محاصره کرده بودند، توجه او را جلب نمود. سریع از جای خود برخاست و لباس رزم پوشید.

طوعه، سراسیمه نزد او آمد. مسلم علیه السلام با قلبی مالامال از آرامش به او فرمود:

ای طوعه! تو با لطفی که در حق من نمودی، از شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره‌مند گشتی. دوش در خواب عمویم، علی علیه السلام را دیدم. آغوش به رویم گشوده بود و فرمود: فردا مهمان ما خواهی بود. (۱)اشک، مجال از طوعه ستانده بود و با حسرت، مهمان

۱- کامل بهائی، ج ۲، ص ۲۷۵؛ نفس المهموم، ص ۱۰۸

ص: ۷۰

یک‌شبه خود را تماشا می‌کرد. مسلم علیه السلام، تیغ از میان کشید و از اتاق بیرون آمد. چند تن از سربازان به داخل خانه هجوم آوردند. مسلم علیه السلام به آنان حمله کرد و آنان را از خانه بیرون راند. سربازان برای بیرون کشیدن او، بالای دیوارها و بام‌های خانه‌های اطراف رفتند و دسته‌های نی را آتش زده و بر سر و روی مسلم علیه السلام انداختند و سنگ بارانش نمودند. مسلم علیه السلام با دیدن ناجوان‌مردی آنان گفت:

آیا این همه تلاش برای کشتن پسر عقیل است؟

ای نفس! بیرون برو به سوی مرگی که از آن گریزی نیست.

سپس از خانه خارج شد و شروع به جنگ با دشمن نمود. (۱)جنگ، به کوچه‌های کوفه کشیده شد. مسلم علیه السلام با تمام توان می‌جنگید. پس از ساعتی جنگ، تعداد زیادی از سربازان محمد بن‌اشعث به هلاکت رسیدند و او پیکی را برای درخواست نیروی کمکی به قصر فرستاد. عبیداللَّه که از چگونگی نبرد مسلم علیه السلام اطلاعی نداشت، با تعجب پاسخ فرستاد: «مگر من شما را به جنگ بیش از یک نفر فرستاده‌ام که این گونه افراد تو تار و مار شده‌اند؟» محمد بن‌اشعث به پیک خود گفت به

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۶۹؛ نفس المهموم، ص ۱۰۸

ص: ۷۱

امیر خبر برساند:

تو خیال می کنی مرا به جنگ یک بقّال از بقّال‌های کوفه فرستاده‌ای یا به جنگ یک فروشنده دوره‌گرد از حیره؟ مگر نمی‌دانی تو مرا به نبرد با شیری نر، گسیل داشته‌ای و شمشیری برنده که در دست پهلوانی سترگ از برترین خاندان است! (۱) و تعدادی نیروی کمکی برای او فرستاد.

محمد بن‌اشعث که می‌دید نمی‌تواند با جنگ رویارو، او را از پای درآورد، دوباره دستور داد عده‌ای بالای بام‌ها رفته و دسته‌های نی را آتش زده و بر سر او بیندازند.

عده‌ای نیز از بالا به او سنگ پرتاب می کردند. پس از ساعتی دیگر نبرد، مسلم علیه السلام خسته و تشنه شد و به دیواری تکیه کرد.

محمد بن‌اشعث، با دیدن خستگی او از فرصت استفاده کرد و گفت: «تو در امانی. خود را به کشتن مده!» مسلم علیه السلام گفت: «به راستی؟» گفت: «آری».

تعدادی دیگر نیز تأیید کردند.

سربازان به اشاره فرمانده خود، از فرصت استفاده نموده و شمشیر را از دستش گرفتند. سپس مرکبی آورده و او را دست بسته سوار بر آن کردند. (۲)

۱- مثیر الأحزان، ص ۲۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۳؛ مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۰۹

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۵۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۵

ص: ۷۲

مسلم علیه السلام در قصر عبیداللّه

مسلم علیه السلام، خسته و زخمی از جنگی نابرابر، به قصر عبیداللّه آورده شد. جنگ طاقت‌فرسای او، سبب تشنگی زیادش شده بود. کنار درب ورودی قصر، خمره آب سردی نهاده بودند. مسلم علیه السلام نگاهی به آب کرد و فرمود:

«مقداری آب به من بدهید».

عمرو بن‌حریث، به غلام خود اشاره کرد ظرف آبی به او بدهد. غلام کاسه‌ای آب پر کرد و به دست مسلم علیه السلام داد.

در جریان جنگ شمشیری به دهان مسلم علیه السلام خورده بود که لبش را دریده و دندان‌های پیشین‌اش را خرد کرده بود. مسلم علیه السلام کاسه آب را بر لبان خود گذاشت که بیاشامد، اما ظرف آب پر از خون شد و آب نجس گردید و نتوانست آن را بنوشد. او آب را بر زمین ریخت و فرمود: «خدا را شکر! اگر این آب روزی من بود، از آن می‌خوردم، [اما گویا قسمت است تشنه باشم]».

اندکی بعد، دربان قصر بیرون آمد و اجازه ورود داد.

عمرو بن‌حریث، مسلم بن‌عمرو باهلی، کثیر بن‌شهاب و عمارهٔ بن‌ابی‌معیط، به راه افتادند و مسلم علیه السلام را وارد قصر کردند.(۱)

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۶۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۵؛ الامامهٔ والسیاسهٔ، ج ۲، ص ۵

ص: ۷۳

ابتدا محمد بن‌اشعث وارد شد و به امیر سلام کرد و گفت که به مسلم علیه السلام امان داده و او را به قصر آورده است.

عبیداللّه که بر تخت خود لمیده بود، سر او فریاد کشید:

به تو چه مربوط است که به کسی امان بدهی؟ تو را نفرستادم که به او امان دهی. تو را روانه کردم که او را نزد من بیاوری!

ابن‌اشعث، سر پایین انداخت و ساکت شد. دیگران، مسلم علیه السلام را جلو راندند و با دیدن غضب عبیداللّه به او گفتند به امیر سلام دهد، اما مسلم علیه السلام هیچ نگفت.

یکی از حاضران به او گفت: «چرا به امیر سلام نمی‌گویی؟» پاسخ داد:

اگر امیر [این قدر جفاپیشه است که] کمر به قتل من بسته، دیگر چه سلامی؟ اما اگر هم می‌خواهد از خون من بگذرد که سلام بر او بسیار خواهد بود.

عبیداللّه غُرّید و گفت: «به جان خویش سوگند که تو را خواهم کشت». مسلم علیه السلام نیز بدون هیچ‌گونه ترس و زاری، با آرامشی شگرف گفت: «پس من آماده وصیت هستم». امیر پذیرفت که او وصیت بنماید.

مسلم علیه السلام نگاهی به حاضران در کاخ انداخت و عمر بن‌سعد را در گوشه‌ای دید. به او فرمود: «ای عمر! ما با هم رابطه خویشاوندی داریم. من می‌خواهم با تو وصیتی

ص: ۷۴

محرمانه بنمایم که باید آن را پوشیده داری». عمر سعد احساس خطر کرد و ترسید که سابقه‌اش در نزد امیر مخدوش شود. از این‌رو، از شنیدن وصیت او سرباز زد و به کناری رفت و نشست. عبیداللّه با چهره‌ای حق به‌جانب و لحنی ترحم‌آمیز به عمر سعد گفت: «چرا از پذیرفتن و عمل نمودن به وصیت پسر عمویت کناره می گیری؟» او برخاست و نزد مسلم علیه السلام رفت.

مسلم او را به کناری کشید تا به او وصیت کند، اما عبیداللّه هر دوی آنها را زیر نظر داشت. مسلم علیه السلام گفت:

[ای عمر سعد!] من قرضی هفتصد درهمی دارم.

شمشیر و زره مرا بفروش و آن را بپرداز. [وصیت دوم من این است که پس از کشته شدنم]، بدن مرا از عبیداللّه بگیر و به خاک بسپار و دیگر اینکه کسی را نزد حسین بن‌علی علیه السلام بفرست و او را از آمدن به این شهر باز دار؛ زیرا من به او نامه نوشته‌ام که مردم کوفه در پشتیبانی از او آماده‌اند. فکر می کنم او هم اکنون در راه آمدن به کوفه باشد.

عمر سعد برای اینکه چهره‌اش نزد عبیداللّه خدشه‌دار نشود، بی‌درنگ گفت: «ای امیر! می‌دانی او به من چه وصیت می کند ...» و تمام اسرار و وصیت‌های مسلم علیه السلام را فاش ساخت.

مسلم علیه السلام هرگز نمی‌پنداشت که عمر سعد تا این

ص: ۷۵

اندازه خائن و دست‌نشانده باشد. او فکر می‌کرد عمر سعد حداقل رابطه خویش و قومی را حفظ می‌کند.

عبیداللّه کنایه‌آمیزانه به عمر گفت:

کسی که به او اعتماد شده، نباید خیانت کند. البته گاه به خائنان نیز اعتماد می‌شود، اما آنچه او در مورد دارایی‌ها و قرض‌هایش گفته، تو بنابر وصیت او هر چه می‌خواهی می‌توانی انجام دهی و اختیار داری و اما در مورد حسین علیه السلام [باید بگویم] اگر او قصد [حکومت و ریاست و جان] ما را نداشته باشد، ما نیز کاری به او نخواهیم داشت، ولی اگر چنین خیالی داشته باشد، هرگز از او نخواهیم گذشت و نیز در مورد جسد مسلم علیه السلام، [بایستی بگویم] هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نیست. من او را خواهم کشت و هر چه بخواهم با مرده او خواهم کرد. (۱)

مناظره مسلم علیه السلام با عبیداللّه

پس از وصیت مسلم علیه السلام، مناظره‌ای بین او و عبیداللّه درگرفت. در ابتدا او رو کرد به مسلم علیه السلام و گفت:

ای پسر عقیل! این مردم در کنار هم زندگی می‌کردند و اختلافی بینشان نبود، اما تو در میان آنها پراکندگی

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۶۱؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۶

ص: ۷۶

و دودستگی ایجاد کردی و آنان را به جان هم انداختی.

مسلم علیه السلام پاسخ داد:

من هرگز برای ایجاد تفرقه بدین‌جا نیامده‌ام، بلکه وقتی مردم این شهر دیدند پدر تو، خوبان این شهر را کشت و خون‌ها بریخت و همانند رفتار پادشاهان ستم‌گر و کافر با آنان رفتار کرد، من مأموریت یافتم به سوی این مردم بیایم و آنان را به پیروی از کتاب خدا دعوت کنم.

عبیداللّه، زیرچشمی نگاهی به حاضران انداخت و دید تأیید سخنان نماینده امام در سیمایشان دیده می‌شود. ترسید سخنان او در دل آنها اثر کند و نقشه‌های او را نقش بر آب سازد. بدین منظور به مسلم علیه السلام تهمت زد و گفت:

تو را چه به این کارها؟ چرا آن روزگاری که در مدینه شراب می‌نوشیدی، به فکر این نبودی که مردم را به پیروی از کلام خدا فرا بخوانی؟

مسلم علیه السلام در چشمان او نگریست و فرمود:

من شراب می‌خورده‌ام؟! خود و خدای خود می‌دانی که دروغ می‌گویی و یاوه می‌بافی. من هرگز چنین نکرده‌ام، بلکه تو بیش‌تر به خوردن شراب متهم هستی. شایسته‌تر به این کار کسی است که چون سگ،

ص: ۷۷

زبان به خون مسلمانان تر می‌کند و ریختن خون مردم بی‌گناه را حلال می‌انگارد.(۱)

شهادت مسلم علیه السلام

عبیداللّٰه دانست که هر قدر بحث با او را ادامه دهد، به رسوایی خود و یزیدیان بیش‌تر دامن زده است. بدین جهت بدون اینکه اجازه دهد مسلم علیه السلام سخن دیگری بگوید، پس از دشنام دادن بسیار، دستور داد او را به قتل برسانند.

او برای این کار، بکیر بن‌حمران را انتخاب نمود؛ زیرا در ماجرای جنگ مسلم علیه السلام با افراد عبیداللّٰه، بکیر ضربه‌ای از مسلم علیه السلام خورده بود و کینه بیش‌تری از او به دل داشت. عبیداللّٰه نیز او را به همین دلیل انتخاب کرد تا در کشتن او رحم و عطوفت کمتری از خود نشان دهد.

بکیر را فراخواند و به او گفت: «او را بالای قصر ببر و خود تو [که از او ضربه‌ای خورده‌ای]، گردن او را بزن».(۲) بکیر، با دلی آکنده از کینه، مسلم علیه السلام را بالای بام قصر برد. مردم، پایین دارالاماره جمع شده بودند و بالا را می‌نگریستند. بکیر، ابتدا مسلم علیه السلام، را به مردم نشان داد.

۱- همان

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۶۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۷۸؛ اللهوف، ص ۵۸. در الارشاد و اللهوف نام او «بکر» ذکر شده است

ص: ۷۸

مسلم علیه السلام، پیوسته ذکر خدا می گفت و استغفار می کرد و می گفت:

بار پرورگارا! خود میان ما و مردمی که فریبمان دادند و به ما نیرنگ زدند و دست از یاری ما کشیدند داوری کن.

بکیر او را گردن زد و ابتدا سر و سپس بدنش را به پایین دارالاماره در میان تجمع مردم انداخت (۱) و کبوتر جانش از قفس خسته تن تا بر دوست به پرواز در آمد.

بکیر در حالی که خون از شمشیرش می‌چکید، نزد عبیداللّه آمد. امیر از او پرسید: «مسلم علیه السلام در واپسین لحظه چیزی نگفت؟» بکیر پاسخ داد:

هنگامی که او را بالا می‌بردم، ذکر خدا می گفت.

وقتی خواستم گردنش را بزنم، به او گفتم: نزدیک‌تر بیا! سپاس خدا را که مرا به گرفتن انتقام خود از تو موفق نمود. سپس شمشیرم را بالا بردم و ضربه محکمی به او زدم. شمشیر من به کتفش خورد، ولی چندان کاری نشد. او بر زمین افتاد. دوباره او را بلند کردم تا ضربه دیگری به او بزنم که به من گفت: ای بیچاره! من به تو یک ضربه زده بودم که تو آن را به من وارد ساختی و برای قصاص انتقام خود را ستاندی [آیا چیز دیگری هم هست که می‌خواهی به خاطر آن

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۶۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۹

ص: ۷۹

ضربه‌ای دیگر به من بزنی؟]، اما من توجه نکردم و گردنش را زدم.

عبیداللّٰه در اندیشه فرو رفت و گفت: «عجب! هنگام مرگ نیز سرفرازی»(۱) .

این حادثه در روز چهارشنبه، برابر با نهم ذی‌الحجه سال شصت هجری روی داد.(۲)

آگاهی یافتن امام از شهادت مسلم علیه السلام

امام حسین علیه السلام در منزل‌گاه «ذَرود» به سر می‌برد که دید مردی از جانب عراق می‌آید، اما او با دیدن کاروان امام حسین علیه السلام راه خود را کج کرد تا امام او را نبینند. امام توقف نمود و به عبداللّٰه بن‌سلیم و مذری بن‌مشعل که هر دو کوفی بودند، فرمود تا نزد او بروند و از او در مورد رویدادهای کوفه بپرسند. آن دو به سوی او تاختند و به او رسیدند و سلام کردند. از او پرسیدند: نامش چیست و از کدام قبیله است؟ مرد کوفی پاسخ داد: نامش بکیر بن‌مثعبهٔ و از قبیله اسد است. آن دو گفتند: «ما نیز از قبیله اسد هستیم». سپس به او گفتند: «از رویدادهای شهری که از آن بیرون می‌آیی (کوفه) به ما خبر ده». مرد کوفی گفت:

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۷۴؛ نفس المهموم، ص ۱۱۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰

۲- الارشاد، ج ۲، ص ۶۷؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۸، ص ۱۵۸؛ اعیان الشیعهٔ، ج ۱، ص ۵۹۳

ص: ۸۰

«در کوفه بودم که دیدم مسلم بن‌عقیل علیه السلام و هانی بن‌عروه را کشته‌اند و آنها را با پایشان در کوچه و بازار می‌کشند».

مرد کوفی خداحافظی کرد و رفت و آن دو رفتند تا در منزل‌گاه «ثعلبیهٔ» به امام رسیدند.

خدمت امام رسیدند و سلام کردند. امام سلامشان را پاسخ گفت. گفتند: «خداوند شما را رحمت کند! خبری داریم. آن را آشکارا بگوییم یا پنهانی؟» امام نگاهی به یاران خود کرد و فرمود: «در بین ما رازی نیست [و همگی محرم راز هم هستیم]». آنان گفتند: «آن سوار را که دیدیم، از قبیله ما و مردی راست‌گو بود. او به ما خبر داد مسلم بن‌عقیل علیه السلام را کشته‌اند و بدنش را در کوچه و بازار بر زمین کشیده‌اند». امام سرش را پایین انداخت و فرمود:

«انّا للّهو انّا الیه راجعون» و چند بار کلمه استرجاع را بر زبان جاری ساخت.

آن دو گفتند: «شما را به خدا سوگند می‌دهیم که جان خود و خاندان خود را به خطر نیندازید و از همین‌جا بازگردید که در کوفه هیچ یار و یاوری ندارید. ما [حتی] می‌ترسیم آنان بر ضد شما باشند». (۱)امام با شنیدن خبر شهادت پسر عموی با وفای خود، مسلم بن‌عقیل علیه السلام، ابتدا برادران مسلم علیه السلام را فراخواند و به آنان فرمود که خاندان عقیل با شهادت مسلم علیه السلام دِین

۱- الاخبار الطوال، ص ۲۴۶؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۷.

ص: ۸۱

خود را نسبت به امـام خویش ادا کردنـد و از آنان خواست که بازگردنـد، اما برادران عقیل با چشـمانی اشک‌بار عرض کردنـد: «به خدا سوگند که هرگز باز نمی‌گردیم تا اینکه یا انتقام خویش را بستانیم و یا در راه تو به شهادت برسیم».

امام نگاهی مهربان به آنان نمود و فرمود: «پس از اینان، دیگر در زندگی لطفی نیست» و همگان دانسـتند امام قصد بازگشـتن ندارد و سر رفتن به کوفه و ادامه قیام خود دارد. (۱)

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۷۶؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۸

ص:۸۲

ص: ۸۳

۸

حرم مطهر مسلم بن‌عقیل علیه السلام

دورنمایی از حرم حضرت مسلم علیه السلام

اشاره

حرم شریف حضرت مسلم علیه السلام، در قسمت شرقی مسجد کوفه واقع شده است. بالای ضریح، گنبدی قرار دارد که سطح بیرونی آن کاشی کاری شده است.

حرم حضرت مسلم علیه السلام چندین بار مرمت و بازسازی و توسعه پیدا کرده است که عبارتند از:

عمارت اول

در سفرنامه ثیور آمده از روی کتیبه‌ای که بالای مرقد مسلم بن‌عقیل علیه السلام و هانی بن‌عروه قرار داشته، فهمیده می‌شود محمد بن‌محمود رازی و ابوالمحاسن بن‌احمد شیرازی در سال ۶۸۱ هجری آن را بنا کرده‌اند.

در سال ۱۳۸۰ قمری، صحن اطراف ضریح مسلم بن‌عقیل علیه السلام و قبر هانی‌بن‌عروه توسعه یافته و

ص: ۸۴

رواق‌هایی در آن ساخته شد؛ به‌طوری که هر دو مرقد را یک دیوار احاطه کرد.

همو آورده است سیّده عادله خاتون، دختر احمد پاشا ابن‌الحاج حسن پاشا و همسر سلیمان پاشا، دیوارهای مسجد کوفه در قسمت شمال غربی را از محل اموال خاص خودش بنا کرده است. در کتاب المراقد آمده شیخ طعمه کوفی، رئیس نگهبانان حرم، قطعه‌های ضریح دیگری را که متعلق به قبر حضرت مسلم علیه السلام بوده، نشان داده که تاریخ ساخت آن، به سال ۱۰۵۵ هجری باز می گردد و آن طور که در یکی از کناره‌های ضریح نوشته شده، زن بزرگواری به نام امّ آغاخان، آن را ساخته و وقف کرده است.

عمارت دوم

در ربیع‌الاول سال ۱۲۳۲ هجری، نوّاب حافظ محمد عبدالحی خان، حرم را تجدید بنا کرد. تاریخ تجدید بنای حرم در ضمن اشعاری که بیت آخرش «هی باب حطهٔ فادخلوها سجّداً» می‌باشد، آمده است که به حروف ابجد، ۱۲۳۲ (همان سال تجدید بنا) می‌شود. مرحوم حکیم، دستور داد تا برای مرقد حضرت عباس علیه السلام و مسلم علیه السلام و قاسم بن‌موسی بن‌جعفر و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه، ضریح‌هایی ساخته شود.

ص: ۸۵

عمارت سوم

در سال ۱۳۸۴ هجری، حاج محمـد رشاد مرزه، بنای مرقد و صـحن را بازسازی کرد. در سال ۱۳۸۷ هجری، حاج محمد حسین رفیع بهبهـانی کویـتی به دسـتور مرحـوم حکیم، گنبـد را طلاکـاری کرد (۱) که هم اکنـون نیز زیارت‌گـاه عاشـقان و شـیفتگان شـهیدان کربلاست.

زیارت نامه حضرت مسلم بن‌عقیل علیه السلام

الحَمدُ لِلّهِ الْمَلِكِ الْحَقِّ الْمُبینِ الْمُتصاغِرِ لِعَظَمَتِهِ جَبابِرةُ الطّاغِین المُعْتَرِف بِرُبُوبِیَّتِهِ جَمِیعُ اهلِ السَّماواتِ وَ الْارَضِـینَ المُقِرِّ بِتوحِیدِهِ سایِرُ الْخَلْقِ اجْمَعِینَ صَـلَّی اللَّهُ عَلی سَـیِّدِنَا الْانـام وَ اهْلِ بَیْتِ الْکِرام صَـلاةً تَقَرُّ بِها أَعْیُنُهُمْ وَیَرْغَمُ بِها انْفُ شانِئِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ اجمَعِینَ سَلامُ اللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیم، وَ سَلامُ مَلائِکَتِهِ المُقَرَّبِینَ وَ أَنْبیائِهِ الْمُرسَلِینَ وَ أَئِمَّتِه الْمُنْتَجَبِینَ وَ عِبادِهِ الصّالِحِینَ وَ جَمِیعِ الشُّهَدآءِ وَ الصِّدِّیقِینَ وَالزّاکِیاتِ الطَّیِّباتِ فِیما تَغْتَدِی وَ تَرُوحُ عَلَیْکَ یا مُسْلِمَ بْنَ عَقِیلِ بْنِ أَبِی طالِبٍ وَ رَحمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ أَشهَدُ أَنَّکَ أَقَمْتَ الصَّلاةَ وَ آتَیْتَ الزَّکـاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ جاهَـدْتَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ وَ قُتِلْتَ عَلی مِنْهاجِ الْمُجاهِـدِینَ فِی سَبِیلِهِ حَتّی لَقِیتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ عَنکَ راضٍ وَ أَشهَدُ أَنَّکَ وَفَیْتَ بِعَهدِ اللَّهِ وَ بَذَلْتَ نَفسَکَ فِی نُصْرَةِ حُجَّةِ اللَّهِ وَ ابْنِ حُجَّتِهِ حَتّی آتاکَ

۱- محمد حسین الحسینی الجلالی، مزارات اهل البیت و تاریخها، ص ۵۶

ص: ۸۶

الْیقِینَ أَشهَدُ لَکَ بِالتَّسلِیم وَ الْوَفآءِ وَ النَّصِیحَهِ لِخَلَفِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله الْمُرسَلِ وَ السِّبْطِ الْمُنْتَجَبِ وَ الدَّلِیلِ الْعالِمِ وَ الْوَصِیِّ الْمُبَلِّغِ وَ الْمَظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ فَجَزاکَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَ عَنْ أَمِیرِالْمُؤمِنِینَ وَ عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ أَفْضَلَ الْجَزآءِ بِما صَبَرْتَ وَ احْتَسَبْتَ وَ اعَنْتَ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أَمَرَ بِقَتْلِکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنِ افْتَری عَلَیْکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّکَ وَ اسْتَخَفَّ بِحُرمَتِکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ بایَعَکَ وَ غَشَّکَ وَ خَذَلَکَ وَ أَسلَمَکَ وَ مَنْ أَلَبَّ عَلَیْکَ وَ لَمْ یُعِنْکَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَ النّارَ مَثْواهُمْ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ أَشهَدُ أَنَّکَ قُتِلْتَ مَظْلوُماً وَ أَنَّ اللَّهَ مُنْجِزٌ لَکُمْ ما وَعَدَکُمْ جِئْتُکَ زائِراً عارِفاً بِحَقِّکُمْ مُسَلِّماً لَکُمْ تابِعاً لِسُنَّتِکُمْ وَ نُصْرَتِی لَکُم مُعَدَّهٌ حَتّی یَحْکُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ فَمَعکُمْ مَعَکمْ لا مَعَ عَدُوِّکُم صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْکُم وَ عَلی أَرْواحِکُمْ وَ أَجْسادِکُمْ وَ شاهِدِکُمْ وَ غائِبِکُمْ وَ السَّلامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ قَتَلَ اللَّهُ أُمَّهً قَتَلَتْکُم بِالْأَیْدِی وَ الْأَلْسُنِ.

ستایش مخصوص پروردگار، مالک [روز جزا و] بر حق و روشن گر است که گردن کشان سرکش، در برابر بزرگی او کوچک و ناچیزند و تمام آفریدگان در آسمان‌ها و زمین، به ربوبیتش اعتراف دارند و همه مخلوقات به یکتایی‌اش اقرار دارند و درود خدا بر سرور تمامی بشر و بر خاندان بزرگوارش؛ درودی که چشمانشان بدان روشن شود و بینی بدگویانشان بدان

ص: ۸۷

به خاک مالیده شود. سلام خدای بلندمرتبه و سترگ و سلام فرشتگان مقرب و پیامبران فرستاده و پیشوایان برگزیده‌اش و بندگان نیک و همه شهدا و راست‌گویان و پاکیزکان و پاکان، بر تو ای مسلم بن‌عقیل بن‌ابی‌طالب!

شهادت می‌دهم که نماز بر پا داشتی و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و در راه خدا جهاد راستین کردی و چون مجاهدان در راه خدا کشته شدی و خداوند بلندمرتبه‌ات را دیدار کردی؛ در حالی که از تو خشنود بود. شهادت می‌دهم که به پیمان خدا پای‌بند بودی و جان خود را در راه یاری حجت خدا و پسر حجت خدا هدیه کردی تا اینکه به درجه یقین نائل آمدی. در مورد تو شهادت می‌دهم به تسلیم [در برابر خدا] و وفا و خیرخواهی برای جانشین رسول خدا و نوه برگزیده او که راهنمای عالم و تبلیغ‌کننده [دین] و مظلوم بود. پس خدا، پاداش نیکو تو را دهد در مورد آنچه برای پیامبر خدا، امیرالمؤمنین، حسن و حسین انجام دادی؛ بلکه بهترین پاداش را. خدا جایگاهت را نیکو گرداند و پروردگار لعنت کند کسی که تو را کشت و او که فرمان به کشتن تو داد. خداوند لعنت کند کسانی را که به تو ظلم کردند و به تو تهمت زدند و حق تو را نشناختند و خوارت نمودند. خدا لعنت کند کسانی که آنان را در این راه یاری کردند و فریبت دادند و تو را خوار ساختند و تسلیمت نمودند و خدا لعنت کند آنانی که تو را شناختند، اما یاریت ننمودند. سپاس خدایی را که آتش جهنم را جایگاه آنان کرد و

ص: ۸۸

چه بد جایگاهی است.

شهادت می‌دهم که تو مظلوم کشته شدی و خدا به آنچه به شما وعده داده بود عمل کرد. برای زیارت تو آمده‌ام؛ در حالی که حق شما را می‌شناسم، تسلیم شمایم و پیرو طریقه شمایم و یاری‌ام برای شما آماده است تا خداوند حکم کند که او بهترین حکم‌کنندگان است. پس با شمایم؛ با شما، نه با دشمنتان.

درود خدا بر شما و بر ارواح شما و بدن‌هایتان و حاضر شما و غایب شما باد! خداوند بکشد آنان را که با دست و زبان خود شما را کشتند!

پس از آن دو رکعت نماز در طرف سر به جا می‌آورد و به ایشان هدیه می‌کند و می‌گوید:

اللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لا تَدَعْ لِی فِی هذَا الْمَکانِ الْمُکرَّمِ وَ الْمَشْهَدِ الْمُعَظَّمِ ذَنْباً إِلّا غَفَرْتَهُ وَ لا هَمّاً الّا فَرَّجْتَهُ وَ لا مَرَضاً الّا شَفَیْتَهُ وَ لا عَیْباً الّا سَتَرْتَهُ وَ لا رِزْقاً الّا بَسَطْتَهُ وَ لا خَوفاً الّا آمَنْتَهُ وَ لا شَمْلًا الّا جَمَعْتَهُ وَ لا غائِباً الّا حَفِظْتَهُ وَ أَدْنَیْتَهُ وَ لا حاجَةً مِنْ حَوائِجِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ لَکَ فِیها رِضیً وَ لِیَ فِیها صَلاحٌ الّا قَضَیتَها یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ.

پروردگارا بر محمد و خاندان او درود فرست و مرا در این مکان گرامی و زیارتگاه بزرگ به خودم وامگذار؛ مگر اینکه همه گناهانم را بخشیده باشی و اندوهم را زدوده باشی و بیماری‌ام را سلامتی داده باشی و عیبم را پوشانیده باشی و روزی‌ام را گسترش داده باشی و هراسم را ایمنی بخشیده باشی

ص: ۸۹

و پراکندگی‌ام را گردآوری و شخص غائب را نگاهدارش باشی و دیدارش را نزدیک کنی و نیازهای دنیا و آخرتم را که خشنودی تو و صلاح من در آن است، مرتفع ساخته باشی. ای مهربان‌ترین مهرورزان. (۱)

۱- مفاتیح الجنان، زیارت مسلم بن‌عقیل

ص:۹۰

ص: ۹۱

کتاب‌نامه

*. قرآن کریم.

*. نهج‌البلاغه (دشتی).

۱. ابن‌اثیر الجزری، علی بن‌محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار الکتاب العربیهٔ، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ه. ق.

۲. ابن‌اعثم الکوفی، احمد، الفتوح، حیدر آباد هند، دائرهٔ المعارف العثمانیهٔ، چاپ اول، ۱۳۹۱ ه. ق.

۳. ابن‌سعد، محمد، الحسین علیه السلام، بیروت، مؤسسه آل البیت لإحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق.

۴. ابن‌شهر آشوب السروی المازندرانی، محمد بن‌علی، مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، بی‌جا، انتشارات ذوی‌القربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه. ق.

۵. ابن‌طاووس، علی بن‌موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، تهران، انتشارات جهان، بی‌تا.

۶. ابن‌عنبهٔ الحسنی، احمد بن‌علی، عمدهٔ الطالب فی أنساب آل ابی طالب علیهم السلام، قم، انتشارات الرضی، چاپ دوّم، ۱۹۶۱ م.

ص: ۹۲

۷. ابن‌قتیبه الدینوری، عبداللَّه بن‌مسلم، الامامهٔ و السیاسهٔ، بی‌جا، مؤسسهٔ الحلبی و شرکاء، بی‌تا.

۸. ابن‌قتیبه الدینوری، عبداللَّه بن‌مسلم، المعارف، مصر، مطبعهٔالاسلامیه الأزهر، چاپ اول، ۱۹۳۴ م.

۹. ابن‌نما الحلی، جعفر بن‌محمد، مثیر الاحزان، تهران، دار الخلافهٔ، چاپ سنگی، ۱۳۱۸ ه. ق.

۱۰. الاصبهانی، علی بن‌الحسین، مقاتل الطالبیین، نجف، المطبعهٔ الحیدریهٔ، چاپ دوم، ۱۹۶۵ م.

۱۱. الامین العاملی، السید محسن، اعیان الشیعهٔ، دمشق، بی‌نا، ۱۳۵۶ ه. ق.

۱۲. البلاذری، احمد بن‌یحیی، جمل من أنساب الاشراف، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه. ق.

۱۳. البیهقی، علی بن‌ابی القاسم، لباب الأنساب، قم، مکتبهٔ آیت اللَّه المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱۴. الحسینی الجلالی، محمد حسین، مزارات اهل البیت و تاریخها، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۴۱۵ ه. ق.

۱۵. الحموی الرومی، یاقوت بن‌عبداللَّه، معجم البلدان، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۹ ه. ق.

سفیر سعادت ؛ ؛ ص۹۲

. الدینوری، احمد بن‌داود، الأخبار الطّوال، مصر، مطبعهٔ السعادهٔ، چاپ اول، ۱۳۳۰ ه. ق.

۱۷. السیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، بیروت، دارالقلم، چاپ

ص: ۹۳

اول، ۱۴۰۶ ه. ق.

۱۸. الشیخ المفید، محمد بن‌محمد، الارشاد، تهران، انتشارات علمیه الاسلامیهٔ، بی‌تا.

۱۹. الطبری، احمد بن‌عبداللَّه، ذخائر العقبی، قاهرهٔ، مکتبهٔ القدسی، ۱۳۵۶ ه. ق.

۲۰. الطبری، الحسن بن‌علی، کامل بهائی، بی‌جا، مکتبهٔ المرتضویه، بی‌تا.

۲۱. الطبری، محمد بن‌جریر، تاریخ الطبری، مصر، دارالمعارف، چاپ دوم، بی‌تا.

۲۲. العبیدلی، محمد بن‌ابی‌جعفر، تهذیب الأنساب و نهایهٔ الأعقاب، قم، مکتبهٔ آیت اللَّه المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه. ق.

۲۳. القمی، الشیخ عباس، الکنی و الألقاب، تهران، انتشارات کتابخانه صدر، چاپ پنجم، ۱۳۶۸ ه. ش.

۲۴. القمی، الشیخ عباس، نفس المهموم، قم، منشورات مکتبهٔ بصیرتی، بی‌تا.

۲۵. اللیثی العصفری، خلیفهٔ بن‌خیاط، تاریخ خلیفهٔ بن‌خیاط، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، ۱۴۱۵ ه. ق.

۲۶. المامقانی، الشیخ عبد اللَّه، تنقیح المقال، نجف، مکتبهٔ المرتضویهٔ، ۱۳۵۲ ه. ق.

۲۷. المجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، بیروت، مؤسسهٔ الرسالهٔ، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه. ق.

ص: ۹۴

۲۸. المسعودی، علی بن‌الحسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ه. ش.

۲۹. المکی الخوارزمی، الموفق بن‌احمد، مقتل الحسین علیه السلام، قم، مکتبهٔ المفید، بی‌تا.

۳۰. الموسوی الزنجانی، وسیلهٔ الدارین فی انصار الحسین علیه السلام، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی، چاپ اول، ۱۳۹۵ ه. ق.

۳۱. الموسوی المقرم، عبدالرزاق، الشهید مسلم بن‌عقیل علیه السلام، بیروت، دار الفردوس، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه. ق.

۳۲. الموسوی المقرم، عبدالرزاق، مقتل الحسین علیه السلام المقرم، قم، مکتبهٔ بصیرتی، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ ه. ق.

۳۳. النویری، احمد بن‌عبدالوهاب، نهایهٔ الارب فی فنون الادب، قاهرهٔ، مکتبهٔ العربیهٔ، ۱۳۹۵ ه. ق.

۳۴. الواقدی، محمد بن‌عمر، فتوح الشام، اسکندریهٔ، دار ابن‌خلدون، بی‌تا.

۳۵. الیعقوبی، احمد بن‌ابی‌یعقوب، تاریخ الیعقوبی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی‌تا.

۳۶. بحرالعلوم، محمد تقی، مقتل الحسین علیه السلام، بیروت، دار الزهراء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ه. ق.

۳۷. خواندامیر، تاریخ حبیب السّیر، تهران، کتابفروشی خیام، چاپ دوم، ۱۳۵۳ ه. ش.

۳۸. سبط بن الجوزی، یوسف بن‌عبد الرحمان، تذکرهٔ الخواص، تهران، مکتبهٔ نینوی الحدیثه، بی‌چا، بی‌تا.

ص: ۹۵

۳۹. عابدین، محمد علی، مبعوث الحسین علیه السلام، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی، ۱۴۰۸ ه. ق.

۴۰. کمره‌ای، میرزا خلیل، مسلم بن‌عقیل علیه السلام، تهران، کتابخانه سقراط، چاپ اول، ۱۳۲۸ [؟].

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹